

## مانی، پیامبر شادی ستیز و تبلیغ‌گر زهد و رنج‌کشی

در بخش پنجم اشاره کردیم که ادیان کهن میان‌رودان با تأثیرپذیری از فرهنگ و دین ایرانی تحول عمده یافتند، و آئینهای اشراقی همچون مندایی و غنوصی زیر تأثیر دین ایرانی شکل گرفت که برخی از عناصر فرهنگ کهن ایرانی را در خود بازتاب می‌داد. مندا یک عبارت آرامی به معنای عرفان (شناخت قلبی) است. این آئین در سده نخست مسیحی توسط رهبران دینی کلدانی متأثر از آئین ایرانی در بابل شکل گرفت و به‌زودی در میان یونانیان جاگیر شده در حران و نصیبین جا باز کرد که به‌نوبه خود آئینی را شکل داد که غنوصی (گنوستیک) نام گرفت.<sup>۱</sup> گنوس ترجمه یونانی مندا بود. نیز، در جنوب میان‌رودان از درون آئین مندایی جریانهای دینی دیگری بیرون آمد که از جمله آنها صابیان و مغتسله بودند. همه این آئینها ریشه در اختران‌پرستی کهن بابلی داشتند؛ و با تأثیراتی که از فرهنگ ایرانی و نیز آئین زروانی آریان همسایه شمالی‌شان گرفته بودند اساسشان بر تعارض «نور و ظلمت» و تقابل «خیر و شر» نهاده شده بود. آئین‌شناسان بزرگ عربی‌نگار از اینها با صفت «اصحاب الإثنین» و «ثَنَوِیُّون» یاد کرده‌اند، یعنی معتقدان به دو ذات. شهرستانی نوشته:

اصحاب الإثنین عقیده دارند که نور و ظلمت از ازل وجود داشته‌اند. به‌خلاف مزدا یسنان که می‌گفتند ظلمت نه ازلی بلکه حادث (پدیدار، مخلوق) است، و علت پدید آمدن ظلمت را نیز ذکر کرده‌اند، اینها (ثَنَوِیُّون) گفتند که نور و ظلمت دو ذات ازلی‌اند و در گوهر و جنس و طبیعت و فعل و مکان و جسم و روح با هم تمایز دارند.<sup>۲</sup>

این آئینها چون اساساً در سرزمین کلدی به‌دنبال تحول در دین کهن مردم میان‌رودان شکل گرفتند، از جهات گوناگونی اشتراک و شباهت نزدیک داشتند. رهبران نامداری نیز در میان مندائیه و غنوصیه ظاهر کردند که از جمله آنها نظریه‌پردازانی همچون ابن بردیسان<sup>۳</sup> و مرقیون و شمعون اثرگذارتر از دیگران بودند، و هر کدام پایه‌گذار یک مکتب فکری در آئینهای مندایی و غنوصی شدند.<sup>۴</sup> ابن بردیسان پایه‌گذار مکتبی شد که نام خودش را گرفت و دیصانی نامیده شد و پیروانش دیصانیه نامیده شدند. دیصانی شاخه‌ئی از مکتب غنوصی به‌شمار می‌رود. دیصانیها - که به‌نوعی دهری‌مذهب بودند<sup>۵</sup> - عقیده داشتند که نور و ظلمت دو ذات ازلی‌اند؛ نور خالق خیر و ظلمت خالق شر است؛ هرچه خیر است از نور است و هرچه

شر است از ظلمت است؛ روزگاری ظلمت با نور درآمیخت و نور کوشید که از او خلاصی یابد، و از آن زمان ستیز خیر و شر آغاز گردید.<sup>۶</sup>

مردم شام و مصر از زمانی که به‌زیر سلطهٔ رومیان درآمده بودند در آتش بی‌داد رومیان می‌سوختند. میان‌رودان نیز در سده‌های اول و دوم مسیحی همواره مورد تعرض رومیان بود. تجاوزات مکرر رومیان به‌میان‌رودان و دفاع ایرانیان از این سرزمین، چنانکه در سخن از شاهنشاهی پارت دیدیم، جنگ‌های درازمدت روم و ایران را به‌راه افکند که عرصهٔ آن از یک سو از حد تیسپون تا آنتاکیه و از سوی دیگر از حد تیسپون در مرور از حران و نصیبین و آمیدا تا ارمنستان بود؛ و در همان گفتار شاهد تخریبها و کشتارها و آتش‌زنیهای رومیان در میان‌رودان بودیم. این جنگها با تلفات فراوان انسانی و تمدنی که به‌همراه داشتند زندگی را برای مردم این سرزمینها تبدیل به‌جهنم کرده بود. حکومتگران رومی در مصر و شام همهٔ زمینهای روستایی را به‌تملک خویش درآورده و کشاورزان را تبدیل به‌بردگان خویش (سرو) کرده بودند. بومیان زیرسلطه بردگان و بیگاران حکومتگران رومی بودند، و ثمرهٔ کار و تلاش آنها را رومیان می‌گرفتند. هرگونه تلاش بومیان زیرسلطه برای رهایی از ستمهای غیر قابل تحمل را رومیان با کشتارها و تخریبها پاسخ می‌دادند. در شام چندین شهر توسط رومیان یا از صحنهٔ روزگار محو شده یا تبدیل به نیمه‌ویرانه شده بود. دیدیم که شهر شکوهمندی چون پترا را رومیان چنان ویران کردند که دیگر هیچ‌گاه روی آبادی به‌خود ندید. پس از آن شاهد ویرانی کامل شهر شکوهمند تدمر بودیم. سامره که روزگاری مرکز یک دولت کوچک بود در زمان رومیان از صحنهٔ جغرافیا محو شد. مردم اورشلیم که روزگاری مرکز یک دولت کوچک بود چندین بار مورد کشتار قرار گرفتند و تلاش برای بهبود بخشیدن به وضعیت ستم‌بارشان برایشان آوارگی به‌دنبال آورد. داستان به‌آتش کشیده شدن شهر اسکندریه در مصر که ضمن آن بزرگترین مرکز علمی جهان باستان (کتابخانهٔ بزرگ اسکندریه، میراث‌دار سه‌هزار سال تلاش فکری مکتوب مصریان با هزاران جلد کتاب در زمینه‌های گوناگون) تبدیل به‌کوهی از خاکستر شد داستان دل‌خراشی است که توسط رومیان اتفاق افتاد.

در این وضعیت مالا مال از ستم و بی‌داد، نوعی گریز از دنیا و گرایش به انزواگرایی و رنج‌کشی در روحیهٔ مردم مصر و شام و بخش غربی میان‌رودان (ناحیهٔ حران و نصیبین که اکنون در شرق سوریه است) ایجاد شده بود. جماعات ستم‌کشیده در این سرزمینها، بی‌چاره و درمانده و ناامید از بازیابی سعادت از ست‌رفته، چشم به‌آسمانها داشتند که شاید روزی مردی از غیب ظهور کند و به‌این‌همه درد و رنج آنها خاتمه دهد. در چنین شرایطی بود که چند رهبر

تبلیغ‌گر تحمل رنج در شام ظهور کردند و مردم را به بی‌اعتنایی به دنیا و گریز از زندگی تشویق نمودند. یک سر این سلسله از رهبران تبلیغ‌گر درد و رنج، در اورشلیم با زکریا و یوحنا (یحیا مَعْمَدانی) و ایشوع مَشِيح (عیسا مسیح) آغاز گردید؛ خود این سه رهبر را سلطه‌گران رومی به دنبال یکدیگر اعدام کردند ولی راهشان توسط شاگردانشان تداوم یافت. جهت تبلیغی این رهبران یکسان بود. آنها خیلی زود توانستند بر جماعات دردکشیده اثر بگذارند و به سوی آموزه‌های خودشان بکشانند. در ادامه این روند و تا اوایل سده سوم مسیحی از درون مکتبهای مندایی و غنوصی جریانهای دنیاگریز و تبلیغ‌گر تحمل درد و رنج بیرون آمد. پیروان یوحنا/یحیا مَعْمَدانی و عیسا مسیح تحمل درد و بی‌اعتنایی به دنیا و به هیچ گرفتن زندگی را در میان جماعات رنج‌کشیده تبلیغ می‌کردند. گویا عیسا مسیح به مردم تلقین کرده بود که کار مکنید، ازدواج مکنید، در برابر ستمها مقاومت مورزید، روزه‌داری و گرسنگی بکشید، همچون پرنده باشید که خوراکِ روزش را در همان ساعاتِ خوردنش به دست می‌آورد و پس انداز نمی‌کند، رختی به حد اقل نیازتان بپوشید و ژنده‌پوشی کنید تا نیاز به خریدن رخت نداشته باشید. چنین تلقین‌هایی واکنش تندی در برابر ستمهای رومیان بود. اگر مردم یاد می‌گرفتند که کار نکنند رومیان نمی‌توانستند که از آنها بیگاری بکشند و ثمره کار آنها را بگیرند. اگر مردم یاد می‌گرفتند که زن نگیرند بر جمعیت افزوده نمی‌شد و کسی نمی‌ماند تا برای رومیان بیگاری کند. تعالیم پیروان یحیا و عیسا در سده دوم مسیحی نوعی شورش مبتنی بر خودآزاری در برابر ستمهای رومیان بود. آنچه اینها تبلیغ می‌کردند بی‌توجهی به دنیا و زندگی این جهانی بود؛ و با تلقین شیوه‌های دردگشی، به انسانها وعده یک سعادت موهوم جاویدان در زندگی اخروی و جهان پس از مرگ می‌دادند. آنها به پیروانشان تلقین کرده بودند که این دنیا سرای تحمل درد و رنج و محرومیت و زهد است، و آن دنیا سرای چیدن ثمر این درد و رنجها. آنها به پیروانشان تلقین می‌کردند که نعمتهای دنیا نه برای انسانها بلکه برای شیطانها آفریده شده است؛ و کسانی که از نعمتها و لذتهای این دنیا برخوردار می‌شوند در دنیای دیگر رنج جاودانه و درد ابدی خواهند کشید.

این تعالیم دنیاگريزانه در خلال دو سده اول و دوم مسیحی در بخش غربی خاورمیانه - یعنی در سرزمینهای زیر سلطه رومیان - تبدیل به دین نوینی با پیروان بسیار و تبلیغ‌گران پرشمار شد. بخش از تبلیغ‌گران آنها که سریانی (شامی) بودند در میان جماعات روستایی جنوب میان‌رودان نیز فعالیت‌های داشتند، و با شیوه‌هایی که بیشتر به جادوگری دوران کهن شباهت داشت می‌کوشیدند که روستائیان را به دین خودشان جذب کنند. شایع‌ترین شیوه‌های

اینها ادعای «معجزه و کشف و کرامات» و قدرت مداوای بیماریهای درمان‌ناپذیر از قبیل پیسی و کوری و گنگی و شلی بود که می‌گفتند به معجزهٔ مسیح و مریم انجام می‌دهند. مثلاً یکی وارد روستا می‌شد و ضمن بازگویی داستان معجزاتی که در فلان و فلان جا بر دست رهبران دین آنها اتفاق افتاده است، یکی کور بوده و به معجزه بینا شده، یکی شل بوده و به معجزه به راه افتاده، یکی پیس بوده و به معجزه بهبود یافته، زنی نازا بوده و به معجزه باردار شده و بچه زائیده، پیرزنی به معجزه جوان شده و دیگر باره خواستگار یافته و عروس شده و بچه آورده است، و از این قبیل داستانها، تبلیغ می‌کرد که مردم اگر دین او را بگیرند هر مشکلی که دارند حل و هر بیماری‌ئی که دارند برطرف خواهد شد.<sup>۷</sup> در یکی از روزها مردم روستا ناگهان می‌دیدند که یک بیگانهٔ شل یا کور یا گنگی در کنار روستا افتاده است و به مردم می‌گوید که شنیده یک بزرگواری وارد روستا شده و قدرت مداوای بیماریهای علاج‌ناپذیر دارد؛ و خودش را به روستا رسانده است تا آن بزرگوار به برکت معجزه مداوا اش کند. روز دیگر کسانی می‌بینند که آن مرد تبلیغ‌گر سوار خرس است و از همانجا می‌گذرد که آن مرد نیازخواه افتاده یا نشسته است. او وقتی چشمش به این نیازخواه می‌افتد به او می‌گوید: برخیز که به برکت ایمانت شفا یافته‌ای. چنین بود که کسانی می‌دیدند که مردی که نابینا وارد روستا شده بود بینا شده است؛ مردی که شل بود راه می‌رود؛ مردی که گنگ بود ن زبان درآورده است و به عیسا و مریم درود می‌فرستد و از مردم می‌خواهد که مؤمن شوند. سپس آن معجزه‌گر از روستا غایب می‌شد. نیازخواه ناشناس که مداوا شده بود نیز رفته بود. سپس غریبه‌ئی دیگر وارد روستا می‌شد و به این و آن می‌گفت که آن مردی که اینجا معجزه کرده عیسا مسیح بوده و آمده بوده تا دردهای مردم را مداوا کند و مردم را به ایمان به خودش بکشاند.<sup>۸</sup> باز یک تبلیغ‌گری می‌آمد و راه آن رفته را دنبال می‌کرد.

تالیفات کشیشان مسیحی در دوران ساسانی پر است از چنین داستانهایی که نشانگر حضور همیشگی عیسا و مادرش مریم در میان پیروانشان و نشان دادن معجزات بزرگ به آنها است برای کشاندن روستاییان ساده‌اندیش به دین مسیح کارآیی بسیار داشت.

کشیشان نیز در افسانه‌ها معجزه‌های بسیار برای مردم کرده‌اند. مثلاً دربارهٔ یکی از اینها به نام فیمیون که سریانی و متعلق به سده‌های بعدی بوده و اوائل سدهٔ ششم در بیابانهای جنوب شام و منطقهٔ اردن کنونی در میان قبایل عرب تبلیغ دین می‌کرده، گفته شده که یک اژدهای هفت‌سر به فیمیون حمله کرد و فیمیون تا به او نگریست اژدهای هفت‌سر درجا خشک شده بر زمین افتاد و جان داد؛ فیمیون در روستاها می‌گشت و بیماران درمان‌ناپذیر را با دم دهانش

بهبودی می‌بخشید؛ در یک روستائی مردی بچه‌اش که کور بود را به‌نزدش آورد و فیمیون تا به بچه‌نگریست بچه بینا شد، و آن مرد و خانواده‌اش مسیحی شدند. او در بیابانی می‌رفت، و یک درختی تا او را دید او را به‌نامش صدا زده به‌او سلام کرد و گفت: «من مدت‌ها است که منتظر تو بودم که به‌اینجا بیائی»؛ و مردی از درون کُندهٔ درخت بیرون آمد و به فیمیون گفت که من منتظر بوده‌ام تا تو را ببینم و از دنیا بروم؛ و اکنون می‌میرم. و همانجا مُرد در حالی که ایمان آورده و بهشتی شده بود؛ و فیمیون او را دفن کرد.<sup>۱</sup> مردی به‌نام صالح که از عربهای اردن کنونی و ابتدا مرید فیمیون بوده سپس خودش کشیش تبلیغ‌گر شده نیز افسانه‌های بسیاری را پشت سر خودش گذاشته بوده است. بعدها داستان‌ش وارد قرآن نیز شده، و گفته شده که از معجزات بزرگ او یکی آن بود که ماده‌شتری با بچه‌اش را به‌امر خدا از دل سنگ کوه بیرون آورد تا با نشان دادن این معجزهٔ مردم را مؤمن کند؛ و کلیهٔ کسانی که از پذیرفتن دین او خودداری کردند را خدا با زن و بچه‌هاشان نابود کرد.

به‌این‌گونه، جماعات شهری در میان‌رودان به‌آئینهای مندایی و غنوصی می‌گرویدند؛ و جماعات روستایی جذب آئینی می‌شدند که توسط مسیحیان تبلیغ می‌شد. در مناطق روستایی غرب خوزستان که عمده‌تاً خوزی‌نشین بود نیز تبلیغ‌گران این دو آئین در اواخر دوران پارتی به‌همین شیوه‌ها مردم را به دین خودشان جذب می‌کردند. پیروان عیسا نام «مسیحی»، و پیروان یحیا نام «مُغتسله» گرفتند. مُغتسله که به‌معنای «خودشویان» است معنای دینیش «تطهیرشوندگان» و «تعمیدشوندگان» بود؛ زیرا یحیا نیز صفتش «معمدانی» بود که معنایش «تعمیددهنده» یعنی غسل‌دهنده و تطهیرکننده است. یحیا آمده بود تا انسانها از گناه تطهیر کند و رضایت خدا را برایشان به‌دست آورد. در گفتار هفتم این بخش به عیسا و یحیا باز خواهیم گشت و خواهیم کوشید که حقیقت آن‌دو را بشناسیم. ولی در اینجا از دینی رنج‌کشانه و دنیاگریز سخن می‌گوئیم که دو سده پس از آنها در شام و مصر و میان‌رودان توسط کسانی که می‌گفتند پیروان عیسا و یحیا هستند راه انتشار گرفت.

## ظهور مانی

در پی‌گیری برنامه‌های دین‌گسترانهٔ اَرَدَشَیْر بَابْکَانَ، مؤبدان و هیربدان با برخوردار از حمایت همه‌جانبهٔ سیاسی و مالی دولت در سراسر کشور پراکنده شدند و فعالیت‌های دامنه‌داری در راه تبلیغ دین و مبارزه با کژیها و مفساد اجتماعی به‌راه انداختند. نهضت سراسری بازگشت به‌دین و اخلاقیات، و جنب و جوش ناشی از آن، در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. در

کنار فعالیت‌های گسترده مؤبدان برای همه‌گیر کردن دین رسمی و ترویج اخلاقیات شادزیستانه و آئین‌های مزدایسنی، در بیرون از حوزه فقهت زرتشتی نیز کسانی اقداماتی در راه معرفی چهره‌ئی نوین و ناشناخته از یک دین تازه‌پا انجام دادند. در ایران ساسانی، مانی بارزترین چهره تاریخی در این زمینه است که با تقلید از آنچه که در داستان‌های کشیشان یکی از چند مذهب مسیحی موجود در آن زمان درباره عیسا مسیح خوانده و شنیده بود به‌هدف اعلان‌شده برانداختن دین‌های موجود و ایجاد دین فراگیر جهانی به‌پا خاست.

این نخستین بار در تاریخ ایران بود که مردی از کشور ایران با ادعای نبوت و داشتن رسالت آسمانی برای برقراری یک دین جهانی به‌جای دین‌های موجود ظهور می‌کرد و براندازی دین‌های موجود را در سرلوحه دعوتش قرار داده بود. این رخدادی بی‌سابقه بود که با فرهنگ سنتی ایرانیان که بنایش بر احترام به آزادی انسان در انتخاب دین و مذهب بود همخوانی نداشت. پس از مانی چنین رخدادی در ایران تکرار نشد تا حدود ۱۶۰۰ سال بعد که بهاء الله با رسالت مشابهی ظهور کرد. مانی آمده بود تا هرچه دین در جهان وجود داشت را براندازد و دین خودش را در جهان برقرار سازد؛ بهاء الله نیز با همین رسالت آمد. هم مانی و هم بهاء الله گفت که تنها دین برحق و خدایی همان است که او آورده است و هرکه از هر دینی جز این دین پیروی کند در گمراهی و بی‌دینی است. هرکدام از این دو، به‌عنوان آخرین پیامبر منصوب آسمان، وعده داد که دین او تنها دین فراگیر و جهانی خواهد شد؛ و با فراگیر شدن دین او همه دین‌های موجود از جوامع بشری رخت برخواهد بست و به‌تاریخ خواهد پیوست. این نویدی بود که هرکدام از عیسا و پیامبر اسلام نیز (اولی حدود دو سده پیش از مانی و دومی حدود سه‌ونیم سده پس از مانی) به‌پیروانش داد. مانی به‌پیروانش گفت که دین من با تبلیغ و بدون به‌کار بردن زور جهانگیر خواهد شد، و در تعالیمش جهاد تجویز نشد. مسیحیان و پیامبر اسلام - به‌مانند همه انبیای سامی - اساس و پایه تبلیغ دین را بر جهاد نهادند. بهاء الله نیز همچون مانی جهاد را ممنوع اعلام داشت و پیروانش را تشویق به تبلیغ مسالمت‌آمیز کرد. جهاد برای تبلیغ دین هیچ‌گاه و در هیچ زمانی در تاریخ ایران توسط هیچ‌کس از ایرانیان تجویز نشد. سید محمدعلی باب که اساس دینش را بر جهاد نهاد از نژاد سامی و سید عرب‌تبار و دنباله‌رو قزلباشان صفوی بود و برپا خاسته بود تا رسالت ناتمام انبیای سامی را به‌سرانجام برساند. ولی شاگردش بهاء الله که شاید ایرانی تبار بوده جهاد را ممنوع اعلام نموده همان شیوه‌ئی را تجویز کرد که مانی تجویز کرده بود. عبدالبهاء - خلیفه بهاء الله - شیوه بهاء الله را تغییر نداد؛ و پیروان عبدالبهاء هنوز بر همان شیوه تبلیغ مسالمت‌آمیز می‌روند و یقین استوار

دارند که وعدهٔ بهاء الله برای جهان‌گیر شدن دینشان تحقق خواهد یافت.

مانی در روز ۲۵ فروردین ماه سال ۲۱۵ م در سرزمین بابل در یک خانوادهٔ اهل یکی از روستاهای منطقهٔ آرامی‌نشین کسکر (اکنون واسط در جنوب عراق) به دنیا آمد. ما نمی‌دانیم که پدر و مادر مانی چه نامی به او داده بوده‌اند. مانی حیاً صفتی است که خود مانی پس از آنکه پیامبر شد برای خودش تعیین کرد؛ و عبارتی آرامی/سُریانی و غیر ایرانی است به معنای «کشتی زندگانی» (به عربی: سَفِينَةُ الْحَيَاةِ).

نام پدر مانی را فاتک و پاتک و پاتگ و فتق، و از مردم همدان نوشته‌اند. نام مادر مانی را میس و اوتاخیم و مریم، و از خاندان «گم‌سرگان» نوشته‌اند که گویا از خاندانهای حکومتگر پارتی بوده است. معلوم نیست که این «خاندان حکومتگر» از بومیان میان‌رودان بوده یا ایرانی بوده است. اگر تلفظ نام پدر مانی را «فاتک» بخوانیم می‌توان گفت که نام آرامی است به معنای «دل‌آور». اگر فتق بخوانیم، با تردید می‌توان پنداشت که تلفظ آرامی «پتگ» است (یعنی پدرک، که شبیه و هم‌معنای بابک است و ایرانی است). ابن ندیم «بابک» را به «فتق» افزوده و «فتق بابک» نوشته است (همان شیوه که اکنون نیز در زبان فارسی متداول است، و مثلاً می‌گویند «سالم تندرست» که دو واژهٔ هم‌معنای عربی و فارسی است). اگر «پاتگ» بخوانیم شاید تلفظ تحریف‌شدهٔ «پتگ» باشد که تلفظ دیگری از بابک است (یعنی پدرک). یعقوبی نام پدر مانی را «حمّاد» نوشته است؛ ولی این اشتباهی از جانب یعقوبی یا ناسخ کتاب او است که «حیاً» که صفت مانی بوده را حمّاد خوانده و نوشته است.

به‌هرحال، نام مانی و پدرش نامهای ایرانی نیست. نامهایی که برای مادر مانی ذکر کرده‌اند (میس، اوتاخیم، مریم) نیز ایرانی نیست. البته «میشه» نام زنان ایرانی بوده؛ و در اواخر زمان هخامنشی دیدیم که زنی دلاور به نام آرتَه میشه نواسالار نیروی دریایی ایران در دریای ایژه بود (که یونانیان آرتَمیسا نوشته‌اند). ولی پندار اینکه «میس» شاید تلفظ آرامی/سُریانی از نام ایرانی «میشه» باشد دشوار است، بلکه بهتر است که آن را شکل دیگری از نام میثه دانست.

گرچه به آن سبب که مانی در درون کشور ایران ظهور کرد همهٔ ایران‌شناسان غربی مانی را ایرانی دانسته‌اند، ولی دلایلی وجود دارد که به ما اجازه نمی‌دهد تا با قطع و یقین دربارهٔ ریشهٔ نژادی مانی سخن بگوئیم. نام خود مانی (مانی حیاً) خالصاً آرامی و غیر ایرانی است. دلیل قانع‌کننده‌ای برای ما وجود دارد که گمان کنیم مانی و پدر و مادرش ایرانی نبوده‌اند؛ و آن اینکه پیروان همهٔ مذاهب ایرانی در آن زمان (میترائیان، ناهیدیان، آذریان) خدای برترشان

اهورمَزدا بوده و همه‌شان مَزدا یسن بوده‌اند. ولی خدای مانی نه اهورمَزدا بلکه زُروان بوده که یکی از خدایان بسیار کهن آریایی بوده ولی نزد ایرانیان یکی از ایزدان دین مَزدا یسن و آفریدهٔ اهورمَزدا بوده است. زُروان از دوران بسیار دوری مورد پرستش بخشی از جماعات آریایی نواحی شرقی اناتولی بوده ولی در میان ایرانیان هیچ‌گاه صفت خدا نداشته بلکه مخلوق بوده و مرتبه‌ئی همچون ایزدان دیگر ایرانی داشته است. در میان رودان دینی به نام «دَه‌ری» وجود داشته که پیروانش از آئین زروانی تأثیر پذیرفته بوده‌اند. به نظر می‌رسد که غنوصی‌ها دَه‌ری بوده‌اند؛ زیرا مؤلفان اسلامی از حَرَنانِیون (پیروان مکتب ماندایی پدیدآمده در حران در میان رودان) با صفت دَه‌ریون یاد کرده‌اند.<sup>۱۱</sup> دَه‌ریون می‌گفتند که هرچه در جهان وجود دارد از دهر (گردش چرخ) پدید آمده است. زروانیها عموماً آریایی بودند، مَزدا یسن نبودند، معتقد به وجود دو خدای متنازع به نامهای اورمزد و اهریمن بودند که هر دو آفریدهٔ زُروان و هر دو آفریدگار بودند؛ اورمزد نور و خیر را آفریده بود، و اهریمن تاریکی و شر را. شاید پدر مانی نیز از یکی از خاندانهای زروانی بوده است. اگر خاندان پدر مانی زروانی بوده حتماً آریایی بوده و ریشه در شرق اناتولی داشته است. برخی از روایتها پدر مانی را اهل سرزمین ماردین در شرق اناتولی دانسته‌اند. اگر این روایت درست باشد پدر مانی هم‌نژاد نیاکان کردهای ترکیهٔ کنونی بوده که روزگاری قبایل بزرگ گوم‌مِری را تشکیل می‌دادند.

نوشته‌اند که پدر مانی در اواخر دوران پارتی در تیسپون می‌زیست و دینی شبیه مندائیان داشت؛ سپس به دشت‌میشان خوزستان رفته به فرقهٔ دینی مُغْتَسَلَه (پیروان یحیا) پیوست.<sup>۱۲</sup> ابن ندیم نوشته که پدر مانی در تیسپون به بتخانه می‌رفت.<sup>۱۳</sup> این بتخانه یکی از معابد مندائیان بوده؛ زیرا آنها برای چندتا از اختران دارای معابد و بت (پیکره) بودند و آنها را می‌پرستیدند و معبدشان را «هیکل» می‌نامیدند.<sup>۱۴</sup> پدر مانی روزی در بتخانه آوازی شنید که به او می‌گفت: «گوشت مخور، باده منوش، زن مگیر»؛ و این را سه‌بار در سه‌روز در بتخانه شنید. پس از آن به خوزستان رفت و در دشت‌میشان به مغتسله پیوست.<sup>۱۵</sup> ابن ندیم در اینجا نوشته که در آن هنگام زن او حامله بود و به زودی پسری برایش زائید که در آینده «مانی» شد؛ ولی به نظر می‌رسد که پدر مانی وقتی به مغتسله پیوست مانی در سنین بالاتر از ۵-۶ سالگی بوده؛ زیرا روایت‌های مانویان خبر از آن می‌دهد که مانی وقتی چهار ساله بوده در تیسپون به مدرسهٔ ماندایی‌ها برده شده است. گزارشی که نشان دهد پدر مانی پس از تولد مانی از خوزستان برگشته و در تیسپون جاگیر شده باشد نیز داده نشده است. تیسپون نیز در اینجا می‌بایست که یکی از شهرکهای پیوسته به تیسپون بوده باشد (زیرا تیسپون از هفت شهرک

همکنار تشکیل شده بود).

مغتسله که در مناطق روستایی غرب خوزستان و جنوب میان‌رودان پراکنده بودند، بنا بر پیشگوئی‌هایی که از پیامبرشان - یحیا - دربارهٔ نزدیک بودنِ زمان ظهور ایشوع مَشیح (پیامبرِ موعود یهودان) برایشان مانده بود در انتظار پیامبر آخرزمان بودند که قرار بود ظهور نماید و دینش جهانگیر شود و درد و رنجهای بشریت را برای همیشه از میان بردارد. از این پیامبرِ موعود با صفتِ «پارا کلیت» یاد شده بود، و آرامیها «فارقلیط» می‌گفتند.<sup>۱۶</sup> پدر مانی به آئینِ مغتسله (پیروان یحیا) پیوسته بود، از فعالین آن آئین بود، و مانی در میان آنها متولد شد و در میان آنها پرورش یافت. افسانه‌ها و داستان‌هایی که پیروان این آئین می‌پراکنند در کودکی در ساختنِ ذهنِ دینی مانی تأثیر بسیاری نهاده بود. این تأثیر چندان بود که او در همان سنینِ کودکی رؤیاهائی می‌دید؛ و - چنانکه بعدها خودش نوشته است - یک‌بار دو فرشته آمدند و او را برگرفته به آسمان بردند و ملکوت آسمانها را به او نشان دادند. این رؤیا دو بار دیگر نیز تکرار شد، و او پیش از آنکه به سن ۱۲ سالگی رسیده باشد سه‌بار به معراج رفته بود. این‌را مانی در کتاب کِفَلایَه - که پائین‌تر به آن اشاره خواهیم کرد - نوشته است. سپس وقتی به سن ۱۲ سالگی رسید فرشتهٔ وحی که نامش «تَوَام» بود و به سریانی «قرین» می‌گفتند از پیشگاه «روشن‌یَزِد» (خدای نور) به نزدش آمده به او فرمود که دین مغتسله را رها کند، و به او گفت: «از پیروان این دین دوری گزین؛ تو نباید که از آنها باشی؛ خویشتن را پاکیزه بدار و از شهوتها دوری گزین». ولی به او گفت که هنوز هنگام بعثت نرسیده است.<sup>۱۷</sup>

این روایتها نشان می‌دهد که مانی در آغاز نوجوانیش، به‌تأثیر از داستانهای مغتسله و مسیحیان عراق و خوزستان و در اثر خودتلقینیهای چندین ساله، در خودش اوصافی می‌دیده و به‌نوعی یقین رسیده بوده که همان پیامبر نجات‌بخشِ موعود است که جهان در انتظار او است. پس او از همان سنین در انتظار روزی بوده که از جانبِ آسمان مبعوث گردد و رسالت هدایت بشریت به او سپرده شود. رؤیاهائی که براساس خودتلقینیهایش می‌دیده نیز به این باور دامن می‌زده و او را بیش از پیش آمادهٔ دریافت وحی آسمانی می‌کرده است.

مانی چون به ۲۴ سالگی رسید نخستین پیام آسمان برای آغاز رسالتش را دریافت کرد (سال ۲۳۹ م). آن‌گونه که خودش بعدها نوشته، فرشتهٔ وحی به نزدش آمده به او گفت:

سلام بر تو ای مانی از جانب من و از جانب پروردگار که مرا به نزد تو فرستاده است. او که «وَررَوَان بَغِ اسْتَه» (روحِ اعلیٰ و خدای حقیقی) است تو را برای تبلیغ رسالت برگزیده و این مأموریت را به تو سپرده است. او به تو فرمان می‌دهد که رسالت خویش را آشکار

سازی و نوید حق را به مردم برسانی، و در این راه هر چه در توان داری را به کار ببندی. ابن ندیم که این را از متن یکی از کتابهای مانی ترجمه کرده است افزوده که مانی پیش از آنکه مبعوث شود اسقفِ روستای «قنا» در جنوب عراق بود. در روز اول نیشان (روزِ نوروز) که شاپور اول تاج‌گذاری کرد مانی به نزد شاپور رفته تاج بر سرِ شاپور نهاد. پدرش و دوتا از پیروانش به نامهای شمعون و زاکوا نیز با او بودند.<sup>۱۸</sup> این روایت نشان می‌دهد که مانی در این هنگام اسقفِ مندائیان در میان‌رودان بوده است.

روایت حضور مانی در مراسم تاج‌گذاری شاپور در متون بازماندهٔ مانوی آمده است. پس مانی در آغاز سلطنت شاپور اول یک شخصیتِ بلندپایهٔ دینی بوده. شرکت در تاج‌گذاری شاپور نشانگر بلندپایگی او در حدِ پایهٔ مؤبد ایرانی است. به عبارتِ دیگر، او به‌عنوان یکی از بلندپایه‌ترین رهبر دینی بومیان عراق و خوزستان در رأس هیأتی متشکل از دیگر رهبران دینی بومیان این دو سرزمین در مراسم تاج‌گذاری شاپور شرکت کرده است. پس مانی در آن زمان وضعیتی داشته که رهبران مندائیان عراق و خوزستان او را به ریاستشان قبول داشته‌اند. مانی در رأس هیأتی از رهبران دینی بومیان عراق و خوزستان به حضور شاپور اول رسیده و در مراسم تاج‌گذاری شرکت کرده است. این سنتی معمولی در مراسم بارِ خاص و بارِ عام دربار ایران بوده که همواره تکرار می‌شده است؛ ولی پیروان مانی - به رسم پیروان همهٔ پیامبران دیگر - اندکی درباره‌اش گزافه گفته‌اند تا بر نبوت مانی در آغاز سلطنت شاپور اول تأکید کرده باشند. شاید پدر مانی و مانی در آن زمان از جانب دولت ایران سرپرست دستگاههای دینی ادیان ایرانی (غیر ایرانیان) در عراق و خوزستان بوده‌اند؛ و شاید پدر مانی در زمان پارتیان نیز این منصب را داشته است.

پیروان مانی بعدها دربارهٔ حضور مانی نزد شاپور افسانه‌هایی ساختند که شبیه بسیاری از افسانه‌های پیروان انبیای دیگر است و لاف‌زنی مؤمنانه و ساده‌دلانه است. مثلاً ابن ندیم از نوشته مانویان آورده که مانی وقتی به حضور شاپور رسید از دو شانه‌اش دو گلدستهٔ بزرگ نور می‌درخشید، و این سبب شد که شاپور احترام بسیار به او بگذارد تا جائی که آماده شد تا دینی که مانی آورده بود را بپذیرد. مانی از شاپور تقاضا کرد که پیروانش در کشور آزاد باشند و بتوانند که در سراسر کشور رفت و آمد کرده برای دینشان به تبلیغ بپردازند. و از شاپور تقاضا کرد که اجازه دهد تا یک بار دیگر در آینده نیز به حضور شاهنشاه برسد؛ و شاپور با این هردو تقاضا موافقت نمود.<sup>۱۹</sup>

از نوشتهٔ خودِ مانی نیز در کتاب کِفَلَايَه به این دیدار و تقاضا اشاره شده است، و آن را

پائین تر خواهیم خواند.

مانی پس از آنکه مبعوث شد نخستین رساله‌اش شامل تعالیم دین نوینی که آورده بود را نوشته یک نسخه‌اش را به شاپور اول تقدیم داشت. نام این رساله که او به زبان پهلوی نوشته بود شاپورگان بود. مانی در شاپورگان ادعا کرده بود که پروردگار در هر زمانی یکی از انبیای خویش را می‌گزیند و برای هدایت بندگانش می‌فرستد. زمانی زرتشت را برای ایرانیان فرستاد؛ زمانی بودا را برای هندیان فرستاد؛ زمانی عیسا را برای شامیان فرستاد. و اکنون مرا که پیامبر برحق‌ام برای هدایت مردم بابل فرستاده است.<sup>۲۰</sup> یعنی او در این رساله صراحتاً گفته که پیامبر آخرزمان است و برای مردم میان‌رودان مبعوث شده است. این موضوعی است که در کتاب کِفَلایَه نیز به آن تصریح شده است، و به نظر می‌رسد که بیرونی از کتاب کِفَلایَه ترجمه کرده باشد.

سال دقیق تقدیم شاپورگان به شاپور معلوم نیست. شاپورگان تنها تألیف مانی به زبان ایرانی است. مانی پس از این هیچ رساله‌ئی به زبان ایرانی تألیف نکرد و بر روی زبان سریانی متمرکز شد که زبان رسمی متون دینی در میان مردم میان‌رودان و شام بود و در مسیحی‌شدگان خوزستان نیز رواج داشت. تمرکز مانی در سالهای اولیه تبلیغ دعوتش نیز به‌طور عمده بر روی بومیان میان‌رودان و خوزستان بود که آمادگی پذیرش آورده‌های او را داشتند.

به‌هرحال، مانی از وقتی که در مراسم تاج‌گذاری شاپور شرکت نمود عملاً در زمره یکی از رهبران بلندپایه دینی مطرح شد. او با برخورداری از همین موقعیت فعالیت‌های تبلیغی را در عراق و خوزستان گسترش داد. آزادی ادیان و مذاهب و عقاید که در سایه شاهنشاهی ایران برقرار بود به مانی امکان داد تا با پشتکار بسیار برای نشر تعالیم دین ابداعی خودش فعالیت کند. در متون مانوی از زبان خود مانی گفته شده که او مورد خطاب مستقیم آسمان بود، و این تعالیم را فرشته وحی از آسمان برایش می‌آورد، و باورهای که گفت و نوشت و به مردم رساند تکرار «کلام خدا» بود.

این نخستین بار در تاریخ شاهنشاهی ایران بود که مردی در قلمرو شاهنشاهی برخاسته بود و ادعا می‌کرد که خدا به‌توسط فرشته است با او سخن می‌گوید، و او سخن خدا را برای مردم بازمی‌گوید و می‌نویسد تا مردم بخوانند و متوجه باشند که دین‌های پیشینه به‌توسط خدا باطل شده و به‌اراده او ورافتاده است و مردم جهان باید که دین او را بگیرند. پیش از این دیدیم که آخرین کس که در زمان کوروش بزرگ در میان‌رودان ادعای نبوت و دریافت وحی از آسمان داشت و دین «مردوخ» را منسوخ و دین «سین» را رسمیت بخشید، نبونید - شاه

بابل - بود؛ و سخنانی که خدا به او گفته بود و او نوشت، و کارهایی که او به فرمان خدا انجام داد را نیز خواندیم. از آن پس دیگر هیچ پیامبری در میان رودان ظهور نکرده بود تا اکنون که مانی با در دست داشتن پیام نجات بخش آسمانی ظهور کرد.

از آنجا که اقوام آرامی و خوزی، به تأثیر از تبلیغ گران ادیان مغتسله و مسیحیان، از مدتها پیشتر در انتظار ظهور نجات بخش آخر زمانی (پارا کلیت) بودند، مانی به زودی در میان پیروان این دینها پیروان بسیاری به دست آورد و کارش بالا گرفت. او به مسیحیان عراق می گفت که همان «پارا کلیت» است که عیسا نوید آمدنش را داده است.<sup>۳۱</sup> این باوری بود که همه مسیحیان به آن پابند بودند و انتظار ظهور هر چه زودتر پارا کلیت را می کشیدند. جنب و جوش در میان جماعات منتظران ظهور منجی در میان رودان و خوزستان برای پیوستن به دعوت «پارا کلیت» که مانی بود شباهت به همان جنب و جوشی داشت که سده های درازی بعدتر ملاهای شیعه در ایران پس از ظهور «باب» برای پیوستن به او داشتند. یعنی مانی و توفیقش در میان مسیحیان عراق و خوزستان شباهت بسیار به توفیقات اولیة محمد علی باب داشته که خودش را نزد منتظران ظهور حجت غایب به عنوان «باب حجت غایب» معرفی کرد و توانست که خیل عظیمی از ملایان شیعه ایران که منتظر ظهور مهدی موعود بودند را جذب جنبش او کند.

گرچه جماعات بسیاری از آرامیها و خوزیها جذب دعوت مانی شدند، در میان ایرانیان مزدا یسن کسی به او توجهی ننمود؛ و هیچ جا گفته نشده که یکی از شاگردان یا پیروان مانی در زمانی که مانی زنده بوده ایرانی تبار بوده است. علت این امر را نیز پائین تر خواهیم دید که تضاد تعالیم مانی با سنتهای فرهنگی ایرانیان بود؛ زیرا فرهنگ ایرانی و تعالیم دین ایرانی تبلیغ گر دنیا سازی و شادزیستی بود و تعالیم مانی تبلیغ گر زهد و دنیاگریزی و سوگ اندیشی.

مانی در کتاب کِفَلایَه که - که همچون دیگر کتابهایش - به زبان سریانی نگاشته بوده و زندگی نامه خود نوشته او بوده که البته بعدها یکی از شاگردانش آنرا بازنویسی و ویرایش کرده است، خبر از سفرهایش به هند و چین می دهد و یاد آور می شود که پس از بازگشت از این سفر در خوزستان به حضور شاپور دوم رسیده است. این دیدار، که شاید دومین دیدار او با شاپور بوده می تواند پس از پیروزی شاپور بر امپراتور والیریانوس بوده باشد. معلوم می شود که مانی پس از بعثتش چندین سال در سفرهای سرزمینهای شرقی بوده سپس با دانسته های نوینی به ایران برگشته است. او در این سفرها با تعالیم بودا آشنایی نزدیک یافته و عقیده به تناسخ که باور به پیمودن راه تکامل روحی در زندگیهای متعدد این دنیا تا رسیده به آخرین مرحله تکامل بود را از بودائیان گرفته وارد دین خویش کرده است. این جنبه از تعالیم او را

پائین تر خواهیم خواند.

با توجه به خطری که گسترش تعالیم مانی برای تمدن و فرهنگ و رشد اجتماعی و حتی ادامهٔ حیات جامعهٔ بشری داشت، و به خاطر ضدیت شدیدی که با تعالیم دین مزدایسنه نشان می‌داد، و به خاطر آنکه مردم را به کار نکردن و انزوا و رنج‌کشی تشویق می‌کرد، مؤبدان و دربار ایران در دههٔ آخر سلطنت شاپور اول تصمیم گرفتند که جلو فعالیت‌های تبلیغی مانی و پیروانش را بگیرند. یعقوبی نوشته که مؤبدان مؤبد از شاپور تقاضا کرد که مانی را به دربار دعوت کند تا یک جلسهٔ مناظره دربارهٔ دینی که آورده را با او برگزار شود. مؤبدان مؤبد در این جلسه بطلان عقائد مانی را به اثبات رساند. مانی چون جان خود را در خطر دید به هند رفت و تا شاپور زنده بود به ایران برنگشت.<sup>۲۲</sup>

مانی چونکه از خاندان مزدایسن نبوده، از نظر قوانین ایران دولت مجاز نبوده که جلو فعالیت عقیدتیش را بگیرد. طبق قوانین ساسانی همهٔ پیروان ادیان آن ایرانی در بیان و تبلیغ عقاید خودشان در میان اقوام آن ایرانی آزاد بودند. خردپذیر است که شاپور به خواستهٔ مؤبدان مؤبد به مانی فرموده که تبعید اختیاری برگزیند و از ایران به هر کشور دیگری که دلش خواست برود. این موضوعی است که ابوریحان بیرونی دربارهٔ این تبعید مانی مطرح کرده است. او نوشته که بنابر حکم دین مزدایسن که هر که ادعای نبوت کرد باید از کشور تبعید شود شاپور وی را محکوم به تبعید کرد و حکمش آن بود که دیگر به ایران برنگردد.<sup>۲۳</sup>

متون مانوی می‌گویند که مانی پس از آنکه از ایران رفت در ترکستان و سرزمینهای چین و هند به تبلیغ پرداخت. در این سرزمینهای از چند سده پیش از آن آئین بودا گسترش یافته بود. آئین بودا نیز اساسش بر دنیاگریزی و زهد و رنج‌کشی و عبادت‌های خودآزارانه نهاده شده بود و از این جهت شباهتی به آئین مسیحیان و مغتسله داشت. متون مانوی می‌گویند که مانی در این سرزمینها پیروان بسیاری به دست آورد و مراکز متعددی برای تبلیغ دینش برپا کرد.

### شیوهٔ تبلیغی مانی

پرکاری مانی در بیان تعالیمش، بیان مسحورکننده‌اش، قدرتش در اقناع، و توانش در سازماندهی پیروان که از نوشته‌های سنتی پیدا است مطالعه‌گر را حقیقتاً به شگفتی می‌اندازد. در سرزمینهای شرقی (کابلستان و ترکستان و سغد) به علت آنکه تعالیم بودا زهد و دنیاگریزی را رواج داده بود زمینه برای پذیرش تعالیم مانی فراهم بود و مانی در دور دوم سفرهایش موفق شد که پیروان بسیاری به دست آورد. او شاگردان طراز اولش که از میان رودان و خوزستان با او

رفته بودند را در دسته‌های دعوتگر به‌همراه نوشته‌هایش به شام، اناطولی، بالکان، ایتالیا، اسپانیا، سِکِلیه (سیسل)، گال (فرانسه)، مصر و شمال آفریقا فرستاد. فعالیت‌های تبلیغ‌گران مسیحی در این سرزمینها و تبلیغشان دربارهٔ پیامبرِ آخرزمان که قرار بود به‌زودی ظهور کند زمینهٔ کامیابی این هیأتها را فراهم آورد. در خلال اندک‌زمانی صومعه‌های پرشماری در این سرزمینها توسط پیروان نوین مانی دائر شد و نوشته‌های او به زبانهای یونانی و لاتین و قبطی ترجمه و در اروپا و مصر و شمال آفریقا منتشر شد. در خوزستان و عراق و شام و مصر و اناطولی نیز جماعات بسیاری از مسیحیان ادعای پاراکلیت را پذیرفتند و به پیروان مانی پیوستند. دین مانی در جهان غربی به‌بزرگترین رقیب مسیحیتِ نوپا تبدیل شد. گرچه مانی در آغاز کارش گفته بود که مسیح را خدا برای هدایت مردم مغرب‌زمین فرستاده بوده، و برای عیسا احترام بسیار قائل شد تا توانست که بخش بزرگی از پیروان عیسا را به‌خودش بکشاند، ولی وقتی کارش بالا گرفت عیسا مورد نظر خویش را عیسا دیگری سوای عیسا مسیحیان معرفی کرده گفت که آن عیسا که پسر مریم بیوه بود و یهودیها او را اعدام کردند یک شیطان بود که خودش را عیسا نامیده بود تا مردم را گمراه کند و به پرستش خودش درآورد. او موسا را نیز دروغ‌بند نامید و گفت که او پیامبر نبوده بلکه شیطان بوده و خودش را به‌دروغ فرستادهٔ خدا نامیده است. ابن ندیم که متون اصلی مانوی را خوانده بوده افزوده که «مانی در کتابهایش انبیای دیگر را نیز دروغ‌بند نامید و می‌گفت که شیطان در پوستشان وارد شده بود و سخن بر زبانشان می‌نهاد». ولی زرتشت و بودا و ابراهیم را پیامبران حقیقی و دین آور می‌نامید.<sup>۲۴</sup> این‌گونه، مانی از یک عیسا آسمانی فراگیتایی مقدس و خداگونه سخن می‌گفت که سوای عیسا مسیحیان بود؛ و خودش را پاراکلیت این عیسا مقدس می‌نامید و به مسیحیان تلقین می‌کرد که آن عیسا که شما می‌پرستید شیطان بوده و شما به‌جای آنکه خدا را پرستید شیطان را می‌پرستید؛ و عیسا حقیقی این است که من معرفی می‌کنم و مژدهٔ ظهور مرا (مژدهٔ آمدن پاراکلیت را) داده است.

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در ویرانهٔ یکی از صومعه‌های مانوی در جنوب استان فِیوم مصر که از زیر تپهٔ شنی بیرون کشیده شد یک نسخه از ترجمهٔ قبطی کتاب پرآوازهٔ مانی یعنی «کِفَلَايَه» کشف گردید که به‌سبب آنکه بر کاغذ بردی نوشته شده بوده بخش بزرگی از آن سالم مانده است.<sup>۲۵</sup> کتاب کِفَلَايَه در کنار «الفهرست» ابن ندیم و «مِلَل و نَحَل» شهرستانی - که از تألیفات دست اول مانوی استفاده کرده‌اند - منبع اصلی برای شناخت مانی و آئین او است. در کِفَلَايَه نام چندین تألیف دیگر مانی آورده شده است (همان کتابهایی که ابن ندیم و

شهرستانی و یعقوبی نامهاشان را آورده‌اند). شاید بتوان کَفَلَايَه را کاملترین کتاب تعالیم مانی به‌شمار آورد.

مانی در کَفَلَايَه تصریح می‌کند که او تنها پیامبری است که تعالیمش را شخص خودش در رساله‌های متعدد به‌صورت نوشته درآورده و در اختیار مردم جهان قرار داده است؛ و یادآور می‌شود که هیچ‌کدام از انبیای پیشینه کتاب دین را به‌دست خودش ننوشت؛ چنانکه پیروان مسیح پس از او زندگی‌نامه و تعالیم او را نوشتند؛ و «زرتشت، پیامبر نور و روشن‌گر بزرگ که در ایران مبعوث گردید و به‌نزد ویشتاسپ رفت، کتابش را خودش ننوخته است بلکه شاگردان و پیروانش پس از او تعالیم او را حفظ کرده بودند و آنها را در کتابی تألیف کردند که اکنون در دست است».<sup>۲۶</sup>

او در کَفَلَايَه تصریح می‌کند که در زمان سلطنت اردوان پنجم متولد شده و از کودکی برای تحویل گرفتن رسالت آسمانی پرورده می‌شده است، و نخستین باری که فرشته وحی به‌نزدش آمد در زمان کودکی وی بود و آن زمانی بود که آردشیر بابکان تاج‌گذاری کرده بود. او به تأکید ادعا می‌کند که:

در آن زمان فرشته وحی همه اسرار گذشته و آینده جهان، آنچه از زمان آدم تا امروز اتفاق افتاده و سپس اتفاق خواهد افتاد، را به‌من آموخت. اسراری به‌من آموخت که از همه مردم جهان پوشیده است. همه رازهای جهان بر من مکشوف گردید. علم هرچه مردم جهان می‌شنوند و می‌بینند و می‌اندیشند به‌من داده شده است.

و می‌افزاید که من همان مسیح موعودِ آخرزمان‌ام که خبر داده شده که به‌همه اسرار آشکار و نهان آگاه است. من مبعوث شدام تا درد و رنج را از بشریت دور کنم و همگان را به‌سعادت ابدی برسانم.

سپس تصریح می‌کند که در سالهای آخر سلطنت آردشیر مبعوث شدم و به‌هند رفتم تا راز سعادت ابدی را تعلیم بدهم. در همان سال که آردشیر درگذشت و شاپور به‌سلطنت نشست من کشور هند را رها کرده به‌پارس آمدم و از پارس به‌بابل و میشان و خوزستان آمدم. آنگاه به‌حضور شاپور رسیدم. شاپور مرا با احترام شایسته پذیرفت و به‌من اجازه داد که تعالیم دین را در جهان انتشار دهم. پس از آن از شرق ایران‌زمین تا غرب میان‌رودان و مرزهای کشور روم سفر کردم و به‌تعلیم و تبلیغ پرداختم.

و درباره‌ی دومین سفرش به‌سرزمینهای شرقی که در زمان سلطنت شاپور اول اتفاق افتاد، نوشته که یک‌بار دیگر از راه دریا به‌هند سفر کردم و همه شهرهای هند را گشتم تا راز سعادت

ابدی را به مردم تعلیم دهم. ولی مردم با من مخالفت کردند. سپس به ایران برگشتم و شهرهای ایران را گشتم، درباره نزع ابدی نور و ظلمت سخن گفتم، درباره گناه و ثواب سخن گفتم، ولی در میان ایرانیان نیز گوش شنوا نیافتم؛ زیرا مردم نمی‌خواستند که از ظلمت ماده رها شده روحانی گردند. سپس مرا از تبلیغ و راهنمایی بازداشتند و به تعالیم نجات‌بخش من توجه ننمودند. شاه و شهریاران ایران نمی‌خواستند حقایقی که من تعلیم می‌دادم را بپذیرند، زیرا اسیر دست شیاطین بودند. فریادهای نجات‌بخش من در گوش آنها اثر نکرد. لذا به بابل آمدم و در شهرهای مختلف بابل و آشور به تبلیغ حقایق پرداختم و برای مردم بیان کردم که چه نیک و چه بد است تا مردم را از تاریکی‌های داده به روشنی‌ها برسانم. گرچه در همه کشورهای با من مخالفت می‌شد، من مانی که یک‌تن بیش نبودم تخم حقیقت را در میان همگان کاشتم، دیدگان همگان را بر روی حقایق گشودم؛ زورمندان با همه توانشان نتوانستند که جلو گسترش تعالیم حیات‌بخش من را بگیرند و مانع گسترش نور شوند؛ زیرا حقایقی که من بیان می‌کردم نیرومندتر از زور آنها بود.

مانی تأکید می‌کند که جهان در بیماری است و درد می‌کشد؛ من آمده‌ام تا بیماری جهان را مداوا کنم و دردها و رنجها را از جهان بزدایم. جهان نیازمند طبیب حاذق است و من آن طبیب‌ام. مردم جهان همچون بیمارانی‌اند که باید به رهنمودهای طبیب خویش گردن نهند و آنها را اجرا کنند تا شفا یابند. بیماری که به رهنمودهای طبیب توجه ننماید و طبیب را دشمن خویش بیندارد نادانسته مانع مداوای خویش می‌شود و نه تنها مجبور است که درد بکشند بلکه مجبور است که دردهای دیگری علاوه بر درد کنونی‌شان نیز تحمل کنند.

سپس تلقین می‌کند که اصحاب من که در نقاط دوردست جهان مأمور تبلیغ رسالت‌های من‌اند نباید که از هیچ خطری بهراسند؛ بلکه باید یقین داشته باشند که پیروزی نهایی از آن ایشان است؛ زیرا ایشان‌اند که ظلمتها را می‌زدایند و حکمت می‌پراکنند و وسائل رستگاری ابدی مردم را فراهم می‌کنند. اصحاب من هر رنجی که در راه تبلیغ رسالت نجات‌بخش تحمل کنند روح خویش را بیش از پیش می‌پالایند و سزاوار پادشاهی هرچه بهتر و برتر در جهان دیگر خواهند بود. اصحاب من طبیبانی‌اند که در کار مداوای دردهای مردم جهان‌اند. طبیب گرچه ممکن است که مداوا و معالجه بیماری و زخم را با داروهای تلخ یا عمل جراحی انجام دهد که همراه با درد باشد ولی بیمار می‌داند که دواي تلخی که طبیب برایش تجویز می‌کند و دردی که طبیب با جراحی و شکافتن زخم بر او تحمیل می‌کند به خاطر بهبودی یافتن او است. بیمار دانا در چنین حالتی درد کارد طبیب را تحمل می‌کند، داروهای تلخی که طبیب برای او

تجویر کرده است را تناول می‌کند، و به طبیب پاداش نیز می‌دهد و تا پایان عمرش سپاسگزار او خواهد ماند. اصحاب من باید به این امور توجه داشته باشند و همه تلاش خویش را برای هدایت مردم جهان به کار گیرند.<sup>۲۷</sup>

مانی در کِفَلایَه نشان داده است که تلقینِ گرِ بسیار زبردستی است. او تلقین‌هایش را به صورت پرسش «یکی از اصحاب» و پاسخ مانی مطرح کرده است. شکوکی که معمولاً برای انسانها دربارهٔ تعالیم او پیش می‌آید را به عنوان سؤالهای یک صحابی مؤمن حقیقی ولی اندکی دچار تردید مطرح می‌کند و آنگاه به آنها با چرب‌زبانی بسیار مؤثری پاسخ می‌دهد؛ و پاسخ‌هایش چنان است که پرسنده را به یقین می‌رساند که حتی شکوکش نیز نشانهٔ ایمان قوی او است و او باید اطمینان داشته باشد که آنچه مانی می‌گوید از جانب عالم بالا است و عین حق است و هر انسانی که خواهان نجات ابدی باشد باید همهٔ آنچه که مانی می‌گوید را با جان و دل بپذیرد.

سپس از زبان «یکی از اصحاب» خطاب به مانی می‌نویسد که من به یقین کامل رسیده‌ام که راهی که برگزیده‌ام حق است؛ لذا تصمیم گرفته‌ام که با همهٔ توانم به نبرد شیاطین بروم و آنها را شکست دهم و جهان را از عناصر ظلمت و امور شیطانی برهانم. من به یقین رسیده‌ام که روزه گرفتنِ همیشگی و ذکر و نمازِ دائمی بهترین عملی است که روح انسان را پالایش می‌دهد. من دمی بی‌ذکر و ورد و دعا و نیایش به سر نخواهم برد و یک لحظه از عمرم را به غفلت نخواهم گذرانند، زیرا به یقین رسیده‌ام که برای عبادت و ذکر و نیایش و روزه‌داری آفریده شده‌ام.

چنانکه از نوشته‌های ابن ندیم و شهرستانی نیز خواندیم، مانی در کِفَلایَه تلقین می‌کند که در هر زمانی که بشریت به وضعیتی می‌رسیده که دخالت پروردگار برای نجات بشریت از گناهانی که دامگیرشان است را می‌طلبیده پروردگار یک پیامبری را برمی‌گزیده و مأمور تبلیغ حقایق می‌کرده است؛ و اکنون که آخر زمان است مانی که مسیح موعود و پاراکلیت است را مبعوث کرده است. اکنون بشریت بیش از هر زمان دیگری گرفتار فساد و ماده و ظلمت است و نیازمند راهنمایی است. این وظیفه را پروردگار برعهدهٔ مانی نهاده است.

مانی گرچه از سن چهار سالگی در مدرسهٔ پرورش کشیشِ مندائیان در تیسپون پرورش یافته بود و سپس از سن ۱۲ تا ۲۴ سالگی در مدرسهٔ وابسته به صومعهٔ ایلخایی‌ها (مغتسله) در دشت‌میشان تعلیم دیده بود که پدرش ریاست آن را داشت و سپس خودش به ریاست آن رسید، ولی ادعا می‌کرد که نزد هیچ معلمی شاگردی نکرده و آموزش ندیده است (یعنی اُمّی است)، و آنچه که می‌گوید و می‌نویسد وحی آسمانی است که فرشتهٔ وحی (توأم) از آسمان و از نزد

«روشن‌یزد» (خدای نور) برای او آورده است و می‌آورد. به بیان دیگر، مانی تصریح می‌کرد که آنچه می‌گوید و به‌نوشته درمی‌آورد نه سخن او بلکه کلام خدا است، و چیزهائی است که او تا پیش از نازل شدنشان نه شنیده بوده و نه می‌دانسته است.

## تعالیم مانی

مانی تعالیم دینش را از دینهای متعددی گرفته و با هم درآمیخته بود و ارائه می‌کرد. خدایش روشن‌یزد (ایزد نور) بود که با نام زروان و وهشت‌شهریار (سلطان بهشت) نیز از او یاد کرده است. روشن‌یزد دارای ده دست‌یار بود به‌نامهای حلم و علم و عقل و تدبیر و غیب و حب و ایمان و وفاء و مروت و حکمت.<sup>۲۸</sup> «حکمت» در نوشته‌های مانی به‌معنای «دین مانی» است. مانی حکمت برای مردم جهان آورده بود. نبوت و وحی و فرشته‌وحی را مانی از ادیان سامی میان‌رودان گرفته بود؛ و همان‌گونه که در ادیان سامی خدا در آسمان نشسته بود و پیامش را به‌وسیله فرشته‌وحی برای پیامبرش می‌فرستاد مانی پیام خدا را به‌توسط یک فرشته دریافت می‌کرد. اسطوره آفرینش او مخلوطی از اساطیر ایرانی و سامی بود و بخشی نیز از تورات مسیحیان گرفته شده بود. آدم و حوای داستانهای مسیحیان در نوشته‌های مانی جای ویژه‌ئی دارند. نظریه تضاد خیر و شر را از مزدایسنه و آئین زرتشت گرفته بود. عقیده به تقابل ازلی شیطان و خدا را از زروانیان و دیصانیها، و نبرد ازلی نور و ظلمت را از غنوصیان و دیصانیها گرفته بود که آنها نیز به‌نوبه خودشان از ایرانیان و زروانیها گرفته و به‌سلیقه خودشان پرورده بودند. زهد و شادی‌ستیزی و رنج‌پسندی و اجتناب از هرگونه لذت را از مغتسله و صابیان و مسیحیان و بودائیان گرفته بود. عقیده به‌تناسخ (زندگیهای پی‌درپی به‌خاطر پالایش یافتن روح و طی کردن مراتب تکامل) را از بودائیان و هندوان گرفته بود. زندگی اخروی و بهشت و دوزخ را از مزدایسنان گرفته و به‌نحو خاصی پرورده بود. و از ترکیب همه اینها مجموعه تعالیم نوینی را ایجاد کرد که قرار بود جای همه ادیان موجود در جهان را بگیرد.

مانی ابتدا تعالیمش را به‌زبان پهلوی نگاشته بود و رساله شاپورگان را که به‌شاهنشاه تقدیم داشت به‌زبان پهلوی بود. ولی چونکه شاگردان او عمدتاً خوزی و آرامی و سریانی بودند بعدتر همه کتابها و رساله‌هایش را به‌زبان سریانی نوشت، و نوشته‌هایش را برای آنکه به‌اذهان عوام نزدیک کند با تصاویر توضیح‌دهنده آراست.

ابن ندیم نوشته که مانی هفت کتاب به‌زبان سریانی نوشت. ترجمه عربی نام این کتابها را ابن ندیم چنین آورده است: ۱- سفر الأسرار، ۲- سفر الجبابره، ۳- سفر الأحياء، ۵-

فرائضُ الْمُحَبِّينَ، ۶- فرائضُ المستمعين، ۷- پراگماتیا.<sup>۲۹</sup> نامهای این کتابها به زبان امروزی ما چنین می‌شود: کتاب رازها (امور غیبی)، کتاب قهرمانان، کتاب زندگان، وظایف دوست‌داران، وظایف نیوشگان، واجبات عبادی. خود مانی نام کتابهایش را در کِفَلایَه آورده است و از کتابی به نام انجیلیون بزرگ نیز یاد می‌کند. انجیلیون - که در قرآن به شکل انجیل آمده است - لفظی سریانی به معنای «ملکوت» است (ملکوت نیز عبری است و به معنای «از آن ملائکه» است). انجیلیون دارای ۲۲ سوره بود به شماره حروف الفبای سریانی؛ و هر سوره با یکی از این حروف شروع می‌شد، و نام هر سوره از این حرف اولش آمده بود؛ مثلاً، سوره الفاء، سوره بتا، سوره جیما، سوره دال، تا آخر. «سورا» نیز واژه سریانی بود که معنایش «حصار» و «دیواربند» است.

کتاب سِفَرِ الْأَسْفَار (یعنی کتاب کتابها) در اثبات نبوت آخرزمانی مانی و منسوخ شدن دینهای موجود و ناحق و شیطانی بودن برخی دیگر از دینها و پیامبران بود. یعقوبی نوشته که مانی در کتاب «سِفَرِ الاسرار» معجزات انبیای پیشینه را رد کرده بود.<sup>۳۰</sup> و ابن ندیم نوشته که مانی در کتاب سفر الاسرار کلیه ادیان گذشته را مورد بررسی و نقد کوبنده قرار داده بود. او برخی از بابهای این کتاب با عنوانهای «پسر زن بیوه که یهودیان بردار زدند» و «گواهی عیسا برضد خودش در شهر یهودا» و «گواهی آدم برضد عیسا» دین مسیحیان را کوبیده بود. در بابهای دیگر با عنوانهای «فرومایگان در دین» و «قول دیصانیها درباره نفس و جسد» و «ردیه بر عقیده دیصانیها درباره حیات» و «باب پیامبران» و «باب قیامت» و ابواب دیگر به نقد ادیان دیگر پرداخته بود.<sup>۳۱</sup>

کتاب پراگماتیا تعلیم راه و روش عبادت و روزه‌گیری و مهار نفس اماره از گرایش به شهوتها و آموزش راههای گوناگون نُدبه و زاری و خودآزاری به منظور خلاصی دادن نفس از عناصر ظلمانی بود.

در کتاب «تکالیف نیوشگان» مانی گناه و ثواب را برای عوام بیان کرده بود. یاد داده بود که عوام چه گونه زندگی کنند، از چه چیزهایی دوری گزینند، و از چه راههایی رزق حلال کسب کنند و چه گونه عمل کنند تا مرتکب حرام نشوند.

همه این کتابها را مانی به زبان سریانی نوشت که زبان مقدس دینهای سامی بود و گفته می‌شد که خدا با همین زبان با پیامبرانش سخن می‌گوید. محمدعلی باب و بهاء الله نیز که ۱۶ سده پس از مانی ظهور کردند کتابهایشان را به زبان عربی نوشتند که زبان مقدس وحی در دین اسلام بود و خدای اسلام با همین زبان سخن گفته بود و می‌گفت. این دو نیز معتقد بودند که

خدا در هر زمانی که یک پیامبری پس از پیامبر اسلام مبعوث کند با زبان عربی با پیامبرش سخن می‌گوید؛ لذا آنچه بر آنها وحی شده بود به زبان عربی بود. به بیان دیگر، خدای مانی زبانش سریانی بود و خدای باب و بهاء‌الله زبانش عربی بود. خدای اسرائیلیان نیز می‌دانیم که زبانش عبری بود.

آن‌بخش از نوشته‌های پراکندهٔ مانی که در ترکستان چین و مصر و شمال آفریقا به زبانهای ایران شرقی (سغدی و باختری و پارتی) و قبطنی (مصری) و لاتین (اروپایی) تا کنون کشف شده است ترجمهٔ نوشته‌های مانی از سریانی به زبانهای محلی است که توسط رسولانش صورت گرفته بوده است.

در الاهیات مانی که او از دین کهن زروانی گرفته بود،<sup>۳۲</sup> دو خدا در جهان وجود دارند که هر دو آفریدگارند و از ازل با هم وجود داشته‌اند؛ یکی نور و خیر است و دومی ظلمت و شر. زروان خدای خیر و نور است و شیطان خدای شر و ظلمت. خدای خیر نزد مانی شباهتی به سپنته‌منیو، و خدای شر شباهتی به انگرمنیو دارد؛ ولی تفاوتشان با سپنته‌منیو و انگرمنیو در آن است که سپنته‌منیو و انگرمنیو در آئین مزدایسنه دو خصیصهٔ انسانی و در درون انسان‌اند که به‌همراه انسان آفریده شده‌اند؛ ولی در عقیدهٔ مانی دو آفریدگارند که اولی آفرینندهٔ خوبیها و روحانیات است و دومی آفرینندهٔ بدیها و مادیات؛ و هر دو شنوا و بینا و آگاه‌اند. این دو خدا نزد زروانیها یکی هر مزد است و دیگری اهریمن؛ و زروان آفریدگار هر دو است؛ و هر کدام نیز آفریدگار است؛ اولی آفریدگار خیر و دومی آفریدگار شر. ولی نزد مانی زروان و اهریمن رو در روی یکدیگر قرار دارند؛ و روشن‌یزد نیز جای زروان زروانیها را گرفته است و فراتر از زروان و اهریمن است ولی آفریدگار نیست و آفریده هم نیست بلکه جهان نور ازل و ابدی است و نور علی نور است. ولی این نور علی نور در مواردی در نوشتهٔ مانی با خدای نور یکی می‌شود و در هم می‌آمیزد و تمیزشان برای ما ناممکن می‌شود. دربارهٔ صفات اهریمن نیز آشفتگی بسیار دیده می‌شود؛ و گاه می‌بینیم که خودش آفریدگار است و گاه می‌بینیم که آفریدهٔ خدای ظلمت است. اورمزد نیز در مواردی در نوشته‌های مانی دیده می‌شود که به‌صورت آشفتگی با زروان در هم آمیخته است. از این رو در الاهیات مانی آشفتگی بسیار دیده می‌شود.

در تعالیم مانی، همچون نزد زروانیها، هر چه خیر و نفع و پسندیده است آفریده خدای نور است و هر چه بد و زیان و ناپسند است آفریدهٔ خدای ظلمت است. جهان این دو خدا در ازل از هم جدا بود. نور دارای جهان ویژهٔ خویش بود و در بالا قرار داشت (همان جایی که بعدها آسمان شد)؛ و ظلمت دارای جهان ویژهٔ خویش بود و در پایین قرار داشت (همان جایی

که بعدها زمین شد). پیش از آنکه زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان پدید آیند این دو جهان از هم جدا بودند. ظلمت تصمیم گرفت که جهان نور را تسخیر کند و خیر و نیکی را از جهان براندازد. خدای نور و خیر برای آنکه با خدای ظلمت مقابله کند عناصر نورانی را آفرید تا به عنوان لشکریان او با لشکریان ظلمت بستیزند و نگذارند که آنها به جهان نور نزدیک شوند؛ و عناصر نورانی که لشکریان ظلمت می‌ربایند را بازگیرند و نگاه دارند. خدای ظلمت و شر نیز لشکریان خویش را آفرید. در اثر تلاشهای خدای ظلمت برای تسخیر جهان نور، ظلمت توانست که با نور همکنار شود و با او درآمیزد. از این زمان ستیز ابدی نور و ظلمت آغاز شد. خدای نور برای آنکه عناصر نورانی را از بند عناصر ظلمانی برهاند آسمانها و زمینها را آفرید و پارگینی (خندقی) پهناور و ژرف با دیواره‌ئی بلند برگرد جهان کشید تا عناصر ظلمت را که از درون عناصر نور برمی‌کشید در آن اندازد و نور را بیالاید. از آن اندازه عناصر نور که از ظلمت پالود خورشید و ماه و اختران را ساخت تا هرکدام به نوبه خود عناصر نورانی را از عناصر ظلمانی بیالایند. علاوه بر ذوات نورانی، آب و نسیم نیز از لشکریان خدای نور بود. زیرا خدای ظلمت برای خویش دود و سوزندگی و مه و سرما و گرما را آفریده بود. سرما را خورشید بی‌اثر می‌کرد، سوزندگی را آب بی‌اثر می‌کرد، گرما را نسیم بی‌اثر می‌کرد، تاریکی را خورشید و ماه و اختران بی‌اثر می‌کردند. چنین بود که نبرد اینها به پدید آمدن روز و شب و فصول و طبیعت انجامید و خلقت در جهان به‌توسط این دو خدای ستیزنده آغاز شد که یکی همه نیکیها را آفرید و یکی همه بدیها را. در آغاز این نبردها اهریمن از درون ظلمت پدیدار شد تا به یاری ظلمت بشتابد. ذات اهریمن که مخلوطی از عناصر ظلمت است ازلی نیست ولی گوهرش ازلی است که همراه با تاریکی وجود داشته است. اهریمن صفت ابلیس گرفت و فرمانده سپاه ظلمت بود. اهریمن دست‌به‌کار ساختن ماده شد تا نور را در ماده محبوس کند؛ و روشن یزد کوشید که مانع او برای آفرینش شود. خدای نور (روشن یزد/ زروان) یک ذات نیرومند نورانی و روح خالص به‌نام اورمزد آفرید و به نبرد اهریمن فرستاد و پنج ایزد که نسیم و بوی خوش و نور و آب و آتش بودند را به فرمان او نهاد. چون اورمزد با این لشکرها از آسمان فرود آمد تا به جنگ اهریمن برود اهریمن با لشکریانش که دود و سوزندگی و سیاهی و یخباد و مه بودند به جنگ او برخاست. اهریمن بر اورمزد پیروز شد و او را در میان عناصر ظلمت گرفت و عناصر پنج‌گانه نورانی را با عناصر پنج‌گانه ظلمانی آمیخته کرد. تلاشهای اورمزد برای رهایی به‌جائی نرسید، و از ترکیب عناصر مادی و نورانی موجودی پدید آمد که «آدم» نامیده شد. آدم موجودی بود که از نور و ظلمت پدید آمده بود و هم عناصر خیر در او

بود و هم عناصر شر. اورمزد برای یاری به آدم و رها کردن او از دست شیطان و عناصر ظلمت، عیسای آسمانی را فرستاد که ذات نورانی و روح خالص بود. اهریمن نیز «حوا» را از عناصر مادی که در درون آدم بود پدیدار کرد تا آدم را به عناصر ظلمانی علاقه مند سازد. عیسای نورانی که یکی از خدایان ازلی است به آدم گفت که از حواء بپرهیز زیرا قصد دارد که عناصر نورانی که در تو هست را نابود سازد و به جهنم بفرستد. جهنم را نیز به او نشان داد که شکنجه گاه ابدی در زمین بود. حوا - آن گونه که ابلیس به او تلقین کرده بود - خوردنیهای لذیذ به آدم نشان داد و آدم هوس خوردن کرد و چون خورد شهوت بر او غالب شده اختیار از دست داد و با حواء آمیزش کرد. از این آمیزش دختری پدید آمد که نامش «آز» (هوای نفس) بود. پس از آن فرزندان دیگری نیز از آمیزشهای بعدی آدم و حوا پدید آمدند. «آز» کارآترین ابزار اهریمن برای فریب دادن فرزندان آدم و کشاندنشان به مرحله خوردن غذاهای لذیذ شهوت‌زا و آمیزش با زنان شد؛ به وسیله خوردن و آمیزش جنسی بود که عناصر نورانی در آدمها تضعیف می‌شد و آنها را از عناصر ظلمت می‌انباشت تا جائی که تبدیل به لشکریان اهریمن می‌شدند و به جنگ لشکریان اورمزد می‌رفتند. در دنباله این نبرد بود که موجودات روی زمین پدید آمدند که بخش عمده وجودشان از عناصر ظلمانی - یعنی تن - و ساخته اهریمن تشکیل شده بود، و عناصر نورانی نیز روح آنها را تشکیل می‌داد.<sup>۳۳</sup>

این گونه، روح انسان که عنصر نورانی بود در کالبد مادی تن که متعلق به جهان شیطان بود زندانی شده بود. از آن هنگام انسان در این جهان مبتنی بر ستیز خیر و شر مجموعه هر دو ضد گردید؛ یعنی از سوئی دارای روحی بود آسمانی و متعلق به جهان ملکوت، و از سوی دیگر دارای جسمی مادی و متعلق به جهان تاریکی و دارای هوسهای نفسانی و گرایشهای شیطانی. وظیفه انسان آن بود که با سرکوب آز و هوا و هوس، با خودداری از خوردن گوشت و نوشیدن باده و از آمیزش با زن، خویشتن را بپالاید و عناصر ظلمانی را از خود براند.<sup>۳۴</sup>

ماده در تعالیم مانی اساس و پایه شر و بدی است؛ و تا زمانی که گرایش انسان به مادیات از میان نرفته باشد شر و بدی برجا خواهد بود. تعریفی که مانی از بدی به دست می‌داد شامل زن و گوشت و میوه و خوراکیهای لذیذ و باده و همه چیزهایی می‌شد که بشر به طور فطری به آنها گرایش داشت. این گرایش فطری را مانی «هوای نفس» نامید. هرچه برای انسانها خوشی می‌آورد از ماده بود، و مانی می‌گفت که گرایش به اینها از تحریکات شیطان است و انسان باید از آنها دوری جوید. قدرت سیاسی نیز از تجلیات ماده و ناشی از تحریکات شیطان بود. لذا سلطنت در عقیده مانی یک پدیده شیطانی بود که انسان پرهیزکار باید از آن دوری جوید

و امور جهان را به خود رها کند تا لشکر نور بتواند ظلمت را شکست دهد و ماده را نابود کند. تعالیمی که مانی آورد از همه سو مخالف سنتهای فرهنگی و دینی هزاران سالهٔ ایرانیان بود که اساسش بر ضرورت آبادسازی و زیباسازی جهان و شادزیستی نهاده شده بود، به سلطنت به عنوان برقرارکنندهٔ نظم و امنیت و آرامش جامعه تقدس می داد و آنرا «خشتر» می نامید، و زهد و رنج کشی را می نکوهید. به همین سبب بود که مغان و دربار ایران خیلی زود به خطرناک بودن نظریهٔ مانی پی بردند و فعالیتش در ایران را ممنوع کردند و او مجبور شد که از ایران برود. تعالیم او در بیرون از ایران پرورده شد و شکل نهایی خویش را گرفت. شاید پائین آوردن اهورمَزدا (به بیان او: اورمزد) و هم پایه قرار دادن او با اهریمن توسط مانی به خاطر ضدیتی بود که در او نسبت به مغان و آئین مَزدا یسنه ایجاد شده بود. چنانکه دیدیم، اورمزد در بخشی از تعالیم مانی مخلوقِ زروان است و وظیفه اش نبرد با اهریمن است؛ ولی به رغم آنکه حمایت کامل زروان را با خود دارد در برابر اهریمن شکست می خورد. در اینجا نوعی ضدیتِ شدید با دین مَزدا یسنه را در مانی می بینیم.

اساس تعالیم مانی بر زهد و دنیاگریزی و بر شالوده‌ئی که به جهان با یک دید بدبینانه می نگریست بنا شده بود. انزواگرایی و بی توجهی به امور جهان اساس تعالیم او بود. تعالیم او انسان را به موجودی بی خاصیت تبدیل می کرد که در دنیای او هام زاهدانه از زندگی واقعی دست بشوید و در خوابی بیدارنشدنی بزید؛ و با دست شستن از دنیا و لذتهایش و با ازدواج نکردن، سعادت جاودانی در دنیای دیگر را برای خودش تضمین کند. ضدیت مانی با دین مَزدا یسنه چندان بود که هرچه زرتشت تشویق کرده بود او تقبیح می نمود. آباد کردن جهان از راه کشاورزی و دامداری در تعالیم زرتشت از برترین حسنات است، و در تعالیم مانی بدترین کارها است زیرا به تقویت خدای ظلمت می انجامد. شادزیستی در تعالیم زرتشت تشویق شده است ولی در تعالیم مانی شادی حرام و گناه است و اندوه دایمی از مستحبات است. خودآزاری در تعالیم زرتشت از گناهان است ولی در تعالیم مانی از فضایل بزرگ است؛ زیرا خودآزاری سبب کشته شدن عناصر ظلمانی و شیطانی در انسان و تقویت عناصر روحانی و آماده شدن انسان برای انتقال به بهشت برین می شود. گرسنگی اختیاری (یعنی روزه گرفتن) در دین مَزدا یسنه از گناهان بزرگ بوده که چنانچه کسی مرتکب می شده می بایست که برای بخشوده شدنش کفاره بدهد، ولی روزه داری نزد مانی از واجبات دین و عامل پالایش روح شمرده شده است. در دین مَزدا یسنه چیزی به نام نُدبه و دعای التماس آمیز وجود نداشته زیرا اندوه اختیاری از مُحَرّمات بوده است، ولی نزد مانی نُدبه و زاری برای آمرزش خواهی از خدا

جایگاه خاصی دارد. در تعالیم زرتشت ستایش زن بخشی از آئینهای نماز بود و در عبارتهائی همچون «مادران را می ستائیم که، ... دوشیزگان را می ستائیم که ...، زنان را می ستائیم که ...» بیان می شد، و یکی از برکت آفرین ترین ایزدانش زن بود (اناهیتَه) که شادی و خوشی را نیز او برای انسان می آورد، و ساز و خُنیا و بزم افروزی را نیز او به انسان آموخته بود؛ ولی زن نزد مانی موجود پلیدی بود که می بایست انسان از آن دوری جوید تا به رستگاری برسد؛ و هر که به زن علاقه نشان دهد رستگاریش محال است.

آنچه از عقیده مانی برمی آمد آنکه انسان مادی از آمیزش روح و ماده آفریده شده بود، و تا زمانی که این دو به هم آمیخته بودند حیات بشر تداوم داشت و در جهنم که همین جهان مادی است به زندگی ادامه می داد. بشر زمانی به سعادت ابدی و بهشت جاویدان می رسید که از ماده و عناصر ظلمت رهایی یافته از زندان تن رهیده و به عالم نور برگشته باشد. عالم نور نیز جهان بیرون از این جهان مادی و بیرون از این زمین است و جهان ملکوت آسمانی است. انسان فقط زمانی می تواند به سعادت برسد که از زندان مادی تن رها شده باشد، یعنی دیگر به شکل مادی فعلی نباشد؛ به عبارت دیگر سعادت انسان با مرگ او آغاز می شود زیرا روح که عنصر نورانی است با مرگ انسان از قفس تن مادی که ظلمانی است رهایی می یابد. اما رها شدن روح از اسارت تن نیز شروطی دارد که نخستین آن گرویدن به دین مانی و اجرای تعالیم او است. کسی که پیرو مانی نباشد وقتی بمیرد باز روحش را اهریمن و ماده تسخیر می کند و در تن دیگری به همین زمین که دوزخ و شکنجه گاه است برمی گردد.

آفریدگان اهریمن - به گفته مانی - در باده و زن و گوشت لانه کردند تا هرگاه کسی باده بنوشد یا با زنی همخوابی کند یا گوشت یکی از جانوران بخورد، وارد کالبدش شوند و روح را هرچه بیشتر به سوی شر و ظلمات بکشانند و به شکنجه جاوید گرفتار سازند. خطرناکترین دیوی که اهریمن برای فاسد کردن روح بشر آفرید - به گفته مانی - آز (حرص و دنیاطلبی) بود. آز می توانست همراه همه اجسام مادی وارد کالبد انسان شود. آز در همه ذرات ماده وجود داشت و همینکه کسی به یکی از مادیات دنیایی علاقه مند می شد بی درنگ لشکر آز از آن ماده وارد کالبدش می شد و او را وسوسه و مفتون می کرد و وامی داشت که برای حصول آن چیز مادی دست به کارهای ناشایسته بزند و به سپاه شیطان بپیوندد.

تعالیم مانی تبلیغ گر فَنای بشریت بود، و این منفی ترین و زیان بارترین جنبه تعالیم او بود. او مؤمنین را به گریز از همسرگزینی تشویق می کرد، و به این وسیله راه را برای انقراض نسل بشر هموار می ساخت؛ زیرا وقتی انسانها زن نمی گرفتند زاد و رود انجام نمی گرفت و نسل

بشورومی افتاد. این بخش از تعالیمش را مانی - بدون توجه به پی آمدش - از تعالیم یک شاخه از پیروان عیسا مسیح گرفته بود. در تعالیم این شاخه از پیروان عیسا مسیح انسان مؤمن کسی است که زن نگیرد. بر اساس همین دستور بود که مؤمنین واقعی مسیحی - یعنی کشیشان - ازدواج نمی کردند.

مانی تعلیم می داد که انسان وظیفه دارد که از سپاه اهری من دوری جوید، زن نگیرد، گوشت نخورد، باده ننوشد، شادی نکند، دزدی نکند، دروغ نگوید، باده ننوشد، بخل نوزد، دستش را به خون هیچ انسانی آلوده نکند، زنا نکند، و به سحر و جادو متوسل نگردد. دیگر وظیفه انسان در تعالیم مانی آن بود که با کارهای پسندیده لشکر شیطان را از خود براند، و روح خود را بیالاید و ذرات ظلمت را از خود دور کند و چنان کند که نور خالص شود و شایسته انتقال به جهان نور و لذات ابدی که جهان زروان و روشن یزد است شود.

زُروان و روشن یزد در تعالیم مانی عالم مجرد بود که بدایت و نهایت و زیر و بالا و حد و مرز نداشت، و کسی که مؤمن و پارسا و دنیاگریز و پرهیزنده از مادیات بود، روحش پالایش می یافت و نور خالص می شد و می توانست که به این عالم انتقال یابد. چون سپاه اهری من در باده و زن و گوشت و اشیای هوس انگیز وجود داشتند، وظیفه انسان پرهیز از زن و باده و شهوات نفسانی و از خوردن گوشت حیوانات بود. اینها برای شاگردان طراز اول مانی که روحانیونی در کالبد مادی تلقی می شدند به کلی حرام بود، اما مردم عادی مجاز دانسته می شدند که به اندازه نیازشان از آنها برخوردار شوند، ولی مواظب باشند که وسوسه دیو آرز بر آنها اثر نگذارد و آزمند نسازد. کسی که در این زندگی نمی توانست از متاع دنیا چشم پوشی کند اما به دین مانی و بریدن از تعلقات مادی علاقه داشت، در زندگی بعدیش طاهر به دنیا می آمد و آنگاه هوس متاع دنیایی را در دل نداشت و می توانست که پالوده و روحانی شوند و شایسته انتقال به عالم زُروان و ملکوت آسمان گردد.<sup>۳۵</sup>

مانی اساس عقیده به پالایش روح و آمادگی برای انتقال به عالم نور را از تعالیم بودا گرفته بود، و می گفت که انسان آفریده شده است تا مراحل کمال را پیموده روحش را بیالاید و نورانی سازد و آنگاه به ملکوت آسمانها و بهشت برین منتقل شود. نحوه پیمودن راه کمال نزد مانی با تعالیم زرتشت تفاوت اساسی داشت. او معتقد بود که کسی که در زندگی موفق به تزکیه نفس و پیمودن مراتب کمال نشود، وقتی دوران عمرش به سر رسید روحش دوباره در کالبد دیگری به جهنم زمین برمی گردد تا به راهش ادامه دهد. یک نفر ممکن است که در اثر آنکه در زندگی راه شیطان را در پیش گیرد بارها به دنیا بازگردد و هر بار مراتبی از درجات

کمال یا سقوط را طی کند. کسی که در این زندگی از مانی و تعالیمش پیروی کند و بکوشد که در حد توانش از ماده و شر دوری جوید در زندگی آینده‌اش یک انسان روحانی به دنیا می‌آید و برای صعود به ملکوت اعلی‌ آمادگی می‌یابد. انسان مؤمن و پیرو مانی برای آنکه به مرحله کمال مطلق برسد ممکن است که بارها و بارها در زندان تن و در زندگیهای متعدد به این دنیا بیاید و از دنیا برود و هر بار مراتبی از مراحل را پشت سر بگذارد و به کمال نزدیک شود. سرانجام زمانی فرامی‌رسد که همه مؤمنین روی زمین این مراتب و مراحل را گذرانده به کمال رسیده‌اند، و آن زمان هنگام شکست کامل شیطان و ظلمت، و هنگام جدایی جهان زروان از جهان اهریمن است. با این تعبیر، دوران سعادت انسان - در تعالیم مانی - زمانی آغاز می‌شود که خود انسان در این دنیا وجود نداشته باشد؛ و هرگاه که همه انسانهای روی زمین از دنیا رفته باشند آنگاه پیروزی نور بر ظلمت و زروان بر اهریمن تحقق کامل یافته است و آنگاه است که نور و خیر سراسر جهان را فرامی‌گیرد و ظلمت و شر برای همیشه ناپدید می‌شود.

مؤمنینی که با پیروی از تعالیم مانی از عناصر مادی پالوده شده و تبدیل به روح خالص شده‌اند (روحانی شده‌اند) پس از مرگشان به عالم نور و بهشت برین خواهند رفت، و کسانی که نتوانسته‌اند خود را از عناصر مادی بیالایند در دوزخ خواهند ماند که همین زمین مادی است. بهشت جایگاه لذت ابدی است و دوزخ جایگاه شکنجه همیشه‌گی. زروان روشن‌یزد و ایزدان در بهشت‌اند، و اهریمن و یاورانش در دوزخ. به این سان، جهان نور و جهان ظلمت از هم جدا می‌شوند و به همان حالتی برمی‌گردند که پیش از وجود کائنات داشتند. همه عناصر نورانی و روحانی به بهشت عالم نور خواهند پیوست، و همه عناصر ظلمانی در دوزخ جهان ظلمت خواهند ماند و برای همیشه در شکنجه خواهند بود. دوزخیان به بهشتیان التماس می‌کنند که کاری برایشان انجام دهند، ولی پاسخ بهشتیان به آنها سرزنش است که چرا در زندگی‌شان کارهایی کردند تا این‌گونه در شکنجه‌گاه بمانند. بهشتیان برای همیشه در بهشت، و دوزخیان برای همیشه در دوزخ خواهند بود.<sup>۳۶</sup>

گفتیم که عقیده به تناسخ را مانی در سفرهایش به هند و چین از پیروان بودا گرفته بود. تناسخ در آئینهای هندی یک عقیده کهن بود و بودا نیز آنرا پرورده کرده بود. بودا این عقیده را پرورده کرده بود تا به برخی از چراییها که در رابطه با قضا و قدر برایش مطرح بود پاسخ دهد، و علت سعادت و شقاوت انسانها بدون دخالت خودشان را توجیه کند. او می‌دید که برخی از انسانها در محیطی پیدا می‌شوند و رشد می‌کنند که همیشه در رنج و محنت‌اند، و برخی دیگر در محیطی که همیشه در ناز و نعمت‌اند. شاید او به دنبال یافتن پاسخی به این

پرسش بود که چرا باید چنین باشد؟ و آیا انسانها در این سرنوشت دخالتی دارند؟ اگر دخالت ندارند آیا این امر تصادفی است یا مُقَدَّر از پیش تعیین شده است؟ او به این نتیجه رسید که نحوه زیست انسان از لذت و درد و خوشبختی و بدبختی بازتاب زندگی او در مرحله گذشته است و آنچه او اکنون در آنست خودش در زندگی گذشته برای خودش گره زده است. بنابراین این عقیده، انسان بارها و بارها به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود و در این زندگیها مسیر کمال را طی می‌کند تا به کمال مطلق و «نیروانا» برسد و به روح خالص مبدل گردد. مانی این عقیده را گرفته به گونه‌ئی تبلیغ می‌کرد که عوام‌فهم باشد و مردم را به دین او علاقه‌مند سازد.

جنبه‌هایی از عقیده به دو نیروی خیر و شر را مانی از تعالیم زرتشت اقتباس کرده بود، ولی به صورتی بسیار ناقص‌تر از آنچه در گاتَه مطرح شده بود. در گاتَه خیر و شر دو گوهرند که با انسان زاده شده و همراه اویند و از ذات او جدا نیستند؛ نزد مانی این دو گوهر همچون دو خدای رقیب ازلی جلوه‌گر شده‌اند که در خارج از انسان وجود دارند و جهان در آغاز آفرینش در میان آن دو تقسیم شده بوده است. در اینجا مانی عقیده زروانی‌ها را بازتاب می‌داد. در حالی که خیر و شر در گاتَه به صورت دو خصلت قابل تعریف دقیق مطرح شده‌اند که یکی فضیلت و دیگری رذیلت است، در عقیده مانی هریک از خیر و شر آفریننده و اداره‌کننده حقیقی پنداشته شده‌اند که هرکدام قلمرو خاص خودش را دارد و پیروان خویش را به سوی آن می‌کشاند. تنها وجه مشترک میان خیر و شر نزد زرتشت و مانی در پایان دنیا دیده می‌شود، و آن اینکه مانی هم مانند زرتشت عقیده داشت که سرانجام خیر و نور به پیروزی نهایی خواهد رسید و شر با همه سپاهش برای همیشه از عالم زُروان جدا خواهند شد. در اینجا نیز تفاوت زرتشت و مانی در آنست که زرتشت پیش‌بینی کرده که پس از پیروزی نهایی سپنتمنیو بر انگرمنیو، سعادت مادی بشر به تحقق می‌رسد و ستم از جهان رخت برمی‌بندد و همگان از همه نعمتهای روی زمین برخوردار می‌شوند و دیگر محرومیت و ستم وجود نخواهد داشت و عدالت مطلق و سعادت همگانی در سراسر گیتی حکمفرما خواهد شد؛ ولی مانی در این مرحله قناعت مطلق و چشم‌پوشی از لذتهای مادی و دنیایی را می‌بیند، که چون دیگر دیو آز وجود ندارد کسی به خورد و نوش و زن میل نخواهد کرد و رغبت به لذتهای مادی از بین خواهد رفت و بشر در آسودگی خیال و رضایت کامل و زهد مطلق خواهد زیست، و از آن پس هیچ نیازی به مادیات دنیایی را در خود احساس نخواهد کرد؛ و این زمانی خواهد بود که بشر نه در این دنیا بلکه در عالم زُروان و روشن‌یزد، و در روشن‌وهشت بوده باشد.

در تعالیم گاتَه وظیفه انسان کاملاً مشخص و فرجام او نیز در ارتباط با کردار و رفتارش

قابل درک است؛ زیرا بدی و خوبی در گاتَه به درستی تعریف شده است و انسان نیک سیرت می‌داند که باید از بدیها بپرهیزد و نیکی پیشه کند. در تعالیم گاتَه کشاورزی، دامپروری، خانه‌سازی، آباد کردن شهر و روستا، کمک به‌همنوع، ایثار و فداکاری در راه سعادت دیگران، مبارزه بامفاسد اجتماعی، ... همه اینها کارهای شایسته و خداپسند است که موجب سعادت دنیوی و اخروی انسان خواهد شد. خشم، مستی، جنگ و تعدی و تجاوزگری، تخریب کشتزار و باغستان، کشتن انسان و حیوان، ویران کردن آبادی و خانه، ایجاد ناامنی، همه در ردیف بدیها قرار دارند که سبب شقاوت انسان در این دنیا و عذاب جاویدان اخروی هستند. ولی مانی در عین اینکه دزدی و بخل و قتل نفس و باده‌گساری و جادوگری را در زمرهٔ محرّمات قرار داد، بدی و نیکی را به درستی تعریف نکرد و نخستین ضرورت زندگی انسان که آمیزش جنسی و خوردن غذاهای لذیذ و تفریحات سالم شادی‌افزا بود را برای مؤمنین حرام کرد، و یک زهد خشک و خشن را که همه لذات مادی این جهانی را از انسان می‌گرفت تبلیغ نمود. از این نظر تعالیم مانی درست در جهت مقابل تعالیم زرتشت بود؛ زیرا زرتشت نه تنها متاع حیات دنیا را تحریم نکرد بلکه در همه جا تأکیدش بر آباد کردن دنیا، توسعه دادن به کشاورزی و دامداری، و فراهم آوردن وسائل آسایش و آرامش و لذت و سعادت خود و دیگران بود، و انسانها را تشویق می‌کرد که به‌استفادهٔ معقول و متعارف از مادیات روی آورند و کاری کنند که همهٔ مردم روی زمین به‌همهٔ نعمتهای زمینی دسترسی داشته باشند و کسی از مردم جهان در محرومیت به‌سر نبرد.

عمل صالح نزد زرتشت در خدمت به سعادت و بهروزی و شادزیستی انسانها تجلی می‌یافت، ولی نزد مانی در نماز و روزه و ذکر و دعا و نیایش و سکوت و تأمل در ملکوت آسمان و تلاوت آیات وحی و حضور در نماز دسته‌جمعی روز یکشنبه خلاصه می‌شد.

دین مانی یک دین دنیاگریز و آرمانی و توهم‌گرا بود که با طبیعت و سرشت انسانها سازگاری نداشت. اما دین زرتشت یک دین دنیا‌ساز بود و در آن کلیهٔ گرایشهای ذاتی انسان در نظر گرفته شده بود. اگر هدف از خلقت بشر، چنانکه زرتشت تعلیم داده بود، جانشینی خدا بر روی زمین بود، بشری که مانی می‌خواست پرورش دهد از برآوردن مأموریتی که به بشریت واگذار شده بود عاجز می‌ماند، زیرا نه تنها درصدد آباد کردن جهان نبود بلکه هیچ توجهی به جهان نشان نمی‌داد؛ و همهٔ تأکید مانی بر روی گریز از دنیا و احتراز از مادیات دور می‌زد؛ او حتی شدیداً بر روی خودداری مردان از زن گرفتن تأکید می‌کرد و بی‌زن زیستن را برترین فضیلت برای انسان می‌شمرد.

پیروان مانی مکلف بودند که حد اکثر ساعات شبانه روز را به نماز و نیایش و ذکر و وردخوانی اختصاص دهند و فکرشان را از هرگونه مشغولیت به امور مادی و دنیایی دور نگاه دارند، و تا می‌توانند روزه بگیرند و در گرسنگی به سر ببرند و ریاضت بکشند و هوای نفس را بکشند و فقیرانه بزیزند. او برای پیروانش مقرر کرده بود که روزی چهار نوبت نماز بگذارند و در نمازهاشان آیات وحی که مانی در کتاب وحی آسمانی برایشان نوشته بود را با صدای خوش و دلکش تلاوت کنند، و برای هر نمازی وضوی جداگانه بگیرند، و اگر به آب دسترسی نداشته باشند با شن یا خاک پاک تیمم کنند. اوقاتی که برای نماز مقرر کرده بود، یکی سر ظهر، دیگری میان ظهر و مغرب، سومی اندکی پس از غروب خورشید، و چهارمی سه ساعت پس از غروب خورشید بود. پیش از نماز می‌بایست که وضو بگیرند، آنگاه در برابر خورشید (در روز) و ماه (در شب) بایستند و به ترتیب خاصی که همراه با رکوع و سجود و ذکر و تسبیح بود نماز بگذارند (این ترتیب را ابن ندیم آورده است). نماز مانویان شش سجده طویل داشت. در سجده تسبیح می‌خواندند و ذکر می‌کردند و خدا و مانی را می‌ستودند، و در قیامها آیات وحی را تلاوت می‌کردند. هر نمازشان همراه با ده قرائت طولانی آیات وحی بود و معمولاً حدود دو ساعت ادامه داشت؛ و هر مؤمنی در روزی بیش از هشت ساعت مشغول نماز بود؛ نمازی که بسیار خسته‌کننده بود، ولی این خستگی که رنج‌دادن عناصر مادی و ظلمانی تن بود روح را پالوده می‌کرد. نیز، او مقرر کرده بود که پیروانش سالی سی روز روزه بگیرند. روزه نیز چونکه رنج می‌آورد عناصر مادی و ظلمانی تن را ضعیف و روح را تقویت می‌کرد. ماه روزه مانویان ماه بهمن بود. روزه از سپیده‌دمان آغاز می‌شد و دقایقی پس از غروب آفتاب به پایان می‌رسید. نیز، پیروان مانی وظیفه داشتند که در هر ماه از یازده ماه دیگر سال را دو روز و سه روز و هفت روز - به ترتیبی که مانی مقرر کرده بود - روزه بگیرند، و در این روزها از هر گونه عملی که باعث تقویت ماده شود (همخوابی با زن، خوردن غذای لذیذ، شادی کردن) خودداری ورزند.<sup>۳۷</sup> آداب روزه‌داری مانویان همان بود که اکنون در اسلام هست، با این تفاوت که مانویان در ماه روزه و روزهای روزه مجاز نبودند که گوشت و هرگونه غذای لذیذ بخورند یا با زنان آمیزش کنند. در اسلام نیز در اوایلی که روزه مقرر شده بود آمیزش با زنان ممنوع شده بود، ولی در سالهای بعد با فرمانی که از آسمان آمد آمیزش با زنان در شبها مجاز شد و در روزها همچنان ممنوع ماند.

مؤمنین به‌دین مانی موظف بودند که «سه قفل» داشته باشند: یکی بر دل، تا هیچ‌گاه یقینشان به تعالیم مانی تبدیل به شک نشود؛ دیگری بر زبان، تا از گفتن هر سخن آزارنده یا

لغو پرهیزند؛ و سومی بر دست تا از انجام هر کردار بدی از قبیل دزدی و زدن به دیگران و ذبح حیوان و بریدن درخت خودداری کنند. اخوتِ ایمانی، تسلیم، فروتنی، صبر، ایثار، قناعت، رضا، عفاف، صداقت، محبت، صلح و دگردوستی دوازده فضیلتی بود که در تعالیم مانی بر روی آنها تأکید می‌شد. کشتن حیوان و تلف کردن درخت از معاصی بود؛ زیرا این دو گرچه جسمشان ماده و ساختهٔ اهریمن بودند ولی در تتشان عناصر نورانی وجود داشت که روحشان بود؛ و کشتن آنها آسیب رساندن به عناصر نور تلقی می‌شد. آتش از نور بود و آلودن آن با افکندن گوشت در آن از گناهان کبیره بود. آب نیز دارای ذرات نور بود و آلودنش با اجسام ناپاک از گناهان بود. پرهیز از آلودن آب و آتش را مانی از تعالیم زرتشت گرفته بود؛ و ممنوعیت کشتن حیوان را از تعالیم بودا و دین هندو. چونکه کشتن حیوان و انسان از گناهان کبیره بود پیروان مانی اجازه نداشتند که وارد ارتش شوند یا در هیچ جنگی شرکت کنند؛ و این بزرگترین خطری بود که گسترش دین مانی در کشور می‌توانست برای ایران داشته باشد.

مانی بر آن بود که با تأثیرگذاری بر سلطهٔ سیاسی از این سلطه یک حکومت آرمانی و عدالت‌گرا و زهدپیشه بسازد و سلطهٔ دیو آرز را برای همیشه از جهان براندازد و قناعت مطلق را بر جامعهٔ بشری حاکم سازد. در اینجا مانی یک آرمانگرایی منفی باف بود که طبیعت بشری را از یاد برده بود و می‌پنداشت که با زهد می‌شود بشر را از طبیعت افزون‌طلبیش برید و خصلت دنیاخواهی بشر را از میان برد. آنچه او می‌گفت، به یک تعبیر، مبارزه با کلیت جریان تمدن بشری بود. دینی که مانی تبلیغ می‌کرد در مجموع خویش دین «رهبانیت» و ضد تمدن بود.

مانی گرچه از زرتشت به‌عنوان یکی از سه پیامبر بشارت‌دهندهٔ ظهور خودش یاد کرده، و گرچه از ذاتهای مقدس ملکوتی دین ایرانی برای بیان تعالیم خودش استفاده کرده، و گرچه برخی باورها را از دین مزدایسنه گرفته و وارد تعالیمش کرده، ولی به نظر می‌رسد که اوستا را نخوانده بوده؛ زیرا در هیچ جا اشاره‌ئی به اینکه او چیزی از اوستا را فهمیده باشد دیده نمی‌شود. نامهای مقدس و باورهای برگرفته از دین مزدایسنه که او به کار برده همان نامها و باورهائی بوده که در میان عوام ایرانی در ایران و میان‌رودان بر سر زبانها بوده است. به نظر می‌رسد که او شناخت دقیقی از زرتشت و دین مزدایسنه نداشته است. ضدیت او با بسیاری از تعالیم دین مزدایسنه نیز در بسیاری از تعالیمش آشکار است.

## تشکیلات مانوی

مانی برای نشر دینش تشکیلات بسیار منظمی ایجاد کرد. او پیروانش را به پنج درجه

تقسیم‌بندی کرده بود. نخستین درجه از آن ۱۲ شاگرد برجسته او (حواریون) بود که رأس هرم تشکیلات ایمانی را تشکیل می‌دادند و فریشتگان نامیده می‌شدند. فریشته به معنای فرهیخته و معصوم و روحانی است. اینها اصحاب خاصه مانی بودند که علم دین را بی‌واسطه از شخص مانی (از منبع وحی) دریافت می‌کردند. اینها ذاتهای مقدس و معصوم و روحانی و نورانی با ظاهر انسانی بودند که از عناصرِ ظلمانی پالوده شده بودند. اینها شبیه خودِ مانی و خلیفه‌های مانی بودند.

پس از اصحابِ دوازده‌گانه، ۷۲ تن اصحاب طراز دوم قرار می‌گرفتند که اپیسیگان نام داشتند. اپیسیگان به معنای تعلیم‌یافتگان و «اولوالعلم» است. اینها زیر دست آن دوازده معصوم بودند و علم دین را از معصومان دوازدهگانه فراگرفته بودند. وظیفه اینها سفر به دور دنیا برای تبلیغ دین و تعالیم مانی بود.

در مرحله پائین‌تر از اینها ۳۶۰ آموزنده قرار می‌گرفتند که مهیستگان (کلانتران) لقب داشتند. اینها در دسته‌هایی به دور دنیا سفر می‌کردند، وظیفه تبلیغ رسالت مانی به مردم جهان را انجام می‌دادند، مراکز تبلیغ دین و عبادت و ریاضت و نیز خوان‌گاه (سفره‌خانه خیریه) و مدرسه تأسیس می‌کردند، و مردم را با اصول و فروع دین آشنا می‌ساختند.

اعضای این سه‌گروه مجاز نبودند که ازدواج کنند، مجاز نبودند که گوشت و غذای لذیذ بخورند یا باده بنوشند یا رختِ نو و زیبا بپوشند، مجاز نبودند که هیچ‌گاه بیش از دو دست رخت - یکی برای زمستان و یکی برای تابستان - داشته باشند، مجاز نبودند که کشاورزی یا دامداری کنند، مجاز نبودند که درخت و بوته بزنند و برکنند، حتی مجاز نبودند که غذا بپزند چه غذای گوشتی باشد و چه گیاهی. وظیفه اینها فقط و فقط تبلیغ دین و آموزش تعالیم مانی به مردم بود.

چهارمین مرتبه از آن بزرگان (گزیدگان/ اصفیاء) بود که ایمان‌آوردگان به دین مانی و آشنا به تعالیم دین بودند و در سراسر جهان پراکنده بودند. اینها که شمارشان نامحدود بود در مراکز تبلیغی و عبادی (یعنی در صومعه‌ها) خدمت می‌کردند، وظیفه گردآوری زکات و صدقات را انجام می‌دادند، موقوفات و سفره‌خانه‌های عمومی و مدارس و بیمارستانها را اداره می‌کردند، و عوام پیرامون خودشان را به پذیرش دین مانی تشویق می‌کردند. زنان مؤمنه تنها در این طبقه حق حضور داشتند؛ زیرا مردان این طبقه مجاز بودند که زنانشان را برای خودشان نگاه دارند (یعنی چونکه زن داشتند گریزی از وجود زن در کنار اینها نبود). برخی دیگر از کردارها که برای سه طبقه بالایی حرام بود نیز برای اینها، در یک حد اقلی و به‌عنوان

ضرورت گریزناپذیر ولی همراه با احتیاط شدید، مجاز کرده شده بود. پنجمین طبقه از جامعه ایمانی مانی عوام مؤمنین بودند که نیوشگان (مستمعین) نامیده می شدند. اینها مؤمنانی بودند که چندان آشنایی‌ئی با تعالیم مانی نداشتند ولی به دین مانی علاقه داشتند. اعضای این طبقه چونکه منبع درآمد برای گذران زندگی اعضای چهار طبقه بالاتر از خودشان شمرده می شدند مجاز بودند که کشاورزی و دامپروری کنند و به کارها و پیشه‌های دیگر نیز بپردازند. اینها می‌بایست که ده درصد از درآمدشان را به عنوان «زکات» (تطهیر مال) به مہیستگان تحویل بدهند تا به مصرف امور ضروری از قبیل تأسیس مراکز عبادی و مدارس و نیز سفره‌خانه‌های همگانی برسد. تنها کار ثوابی که از دست اعضای این طبقه ساخته بود همین بود. ولی آنها با کشاورزی و دامداری و ازدواج و پختن غذا مرتکب گناه می شدند؛ و این گناهی ناچار بود که گریزی از آن نبود. با این حال، اینها چونکه به مانی ایمان آورده بودند امید بود که وقتی پس از این زندگی‌شان به دنیا برگشتند باز هم با کارهای نیکی که انجام می دادند روحشان بیش از پیش پالوده شود تا در مرحله بعدی زندگی به درجه بالاتری از تقوا برسند. اینها پس از چندین بار که - به حسب کردارهایشان - به دنیا برگشته زندگی ایمانی را ادامه می دادند روحشان پالوده می شد و به مرتبه گزیدگان، و سپس در مرحله بعدی زندگی‌شان با پالایش بیشتر روحشان به مرتبه مہیستگان می رسیدند، و آنگاه بود که پس از مرگ به بهشت برین و عالم ارواح جاودانه و جهان زروان روشن یزد و روشن و هشت انتقال می یافتند.

نیوشگان گرچه مجاز بودند که گوشت بخورند ولی مجاز نبودند که حیوان را سر ببرند؛ بلکه می توانستند گوشت حیوانی که یک غیر مؤمن (غیر مانوی) ذبح کرده را بخورند. مانی تأکید کرده بود که مؤمنینی که گوشت می خورند تا می توانند از پختن گوشت خودداری کنند، و چنانچه برایشان مقدور باشد بهتر است که دیگرانی که از مؤمنین نیستند برایشان پخته کنند. پختن نان و غذاهای گیاهی نیز شامل همین دستور بود.

زنان به هر اندازه که با ایمان بودند در هیچ شرایطی نمی توانستند که به مرتبه فریشتگان ۱۲ گانه و اسیسگان ۷۲ گانه و مہیستگان ۳۶۰ گانه دست یابند. زنان مؤمنه در حد طبقه چهارم (طبقه گزیدگان) می ماندند و در خدمت گزیدگان بودند. زن نزد مانی یک موجود ناپاک و متعلق به جهان ظلمت بود. زن و جانور حلال گوشت و باده بزرگترین عامل فساد بودند. آنچه سبب می شد که گزیدگان پس از مرگشان به بهشت نروند همین سه عامل بودند؛ زیرا گزیدگان ازدواج می کردند و گوشت می خوردند و ممکن بود که باده هم بنوشند. در

بهشت و عالم ارواح جاویدان برای زن جائی نبود. همهٔ زنها به دوزخ می‌رفتند. حتی حواء (زن) بابا آدم) و دختر آدم نیز به دوزخ رفته بودند و گرفتار شکنجهٔ جاودانی بودند.<sup>۳۸</sup> نزد مانی هیچ گناهی بدتر از زن بودن نبود؛ چنانکه زن و اهریمن دوروی یک سکه بودند با این تفاوت که اهریمن آفریننده بود ولی زن آفریننده نبود. زنان مؤمنه نیز اهل دوزخ بودند و پس از مرگشان تبدیل به یکی از جانوران خزنده یا چرنده یا پرنده می‌شدند تا همواره در رنج باشند. ولی زن مؤمنه هیچ‌گاه تبدیل به یک جانور درنده نمی‌شد. مانی هیچ راهی برای رستگاری زن تعیین نکرد، و در دین او هیچ امیدی به رستگاری زن وجود نداشت. زن ذاتاً اهریمنی و پلید بود.

جامعهٔ ایمانی مانی شکل یک هرم را داشت که شخص مانی به عنوان پیامبر خدا در نوک آن ایستاده بود. پس از او معصومان دوازدهگانه در رأس هرم جا می‌گرفتند؛ کمر هرم را دو طبقهٔ اسیسگان و مهیستگان تشکیل می‌دادند؛ شالودهٔ هرم از طبقهٔ گزیدگان تشکیل می‌شد و قاعدهٔ هرم را نیوشگان و عوام می‌ساختند که در مراحل نخستین ایمان بودند.

اگر بخواهیم تشکیلات مانوی را به زبان امروزی بیان کنیم چنین می‌شود: رهبر و اعضای مرکزی؛ رهبران تشکیلات جهانی؛ رهبران تشکیلات محلی؛ اعضای تشکیلات محلی؛ هواداران. به زبان دیگر نیز چنین می‌شود: امام و مراجع تقلید؛ فقهای عظام و مدرّسین غیر مرجع؛ واعظان؛ عوام و مقلدان. پس از مانی نیز این ترتیب در مانویان استمرار یافت و همیشه یک خلیفه جانشین مانی بود و ۱۲ دستیار برجسته داشت، تا آخر تشکیلات.

راه انتقال از طبقات پائین به طبقات بالاتر نیز برای همهٔ مردان مؤمن باز بود؛ و هر فرد طبقهٔ پائین‌تر می‌توانست که با شرایطی و انجام کارهایی به طبقهٔ بالاتر از طبقهٔ خودش ارتقاء یابد. ابن ندیم دربارهٔ شروط انتقال به مرتبهٔ مهیستگان چنین نوشته است:

[مانی] گفته کسی که می‌خواهد وارد دین شود ابتدا باید خودش را بیازماید؛ و اگر دید که می‌تواند آرزوی نفس و شهوتها را سرکوب کند و خوردن گوشت و نوشیدن باده را ترک کند، از زنان دوری جوید و ازدواج نکند، آب و آتش و درخت و گیاه را مورد تعرض قرار ندهد، در چنین صورتی وارد دین شود. و اگر دید که توان سرکوب آرزو و شهوتهای نفسانی را ندارد هر اندازه هم که دین را دوست داشته باشد نباید که وارد دین شود. چنین شخصی باید در برابر کارهای بدی که انجام می‌دهد اوقاتی را برای انجام کارهای نیک و نماز و تضرع و ندبه اختصاص دهد. این عملها - زود یا دیر - او را به ترک زن و گوشت و باده و آسیب به درخت و گیاه و آب و آتش خواهد کشاند و در دور بعدی زندگی برای ورود در دین آمادگی خواهد داشت.<sup>۳۹</sup>

مانی و شاگردان و پیروانش عموماً رخت سپیدِ کرباسی برتن می‌کردند، زیرا به پاک‌ی رخت نیز همچون پاک‌ی دل و تن اهمیت بسیار می‌دادند، و رختِ سپید کوچکترین لکهٔ چرک را نیز نشان می‌داد. شاگردان مانی به هر جا که می‌رفتند نخستین کاری که می‌کردند آن بود که یک صومعه‌ئی برای مرکز تبلیغ دین و برای عبادت و ریاضت دایر می‌کردند. مانی چونکه می‌خواست نوشته‌هایش در میان مردم سراسر جهان پراکنده و خوانده شود، و چونکه بخش اصلی تعلیم دینش آن بود که پیروانش همه‌روزه دعاهای کتاب وحی را بخوانند و بعلاوه تعلیم او را از روی کتابها و رساله‌های او (آیات وحی) یاد بگیرند و منتشر کنند، شاگردانش در کنار هر صومعه‌ئی مدرسه‌ئی برای تعلیم خواندن و نوشتن بنا می‌کردند. شاگردان مانی نه تنها تبلیغ‌گران دین او بلکه آموزش‌دهندگان خواندن و نوشتن نیز بودند. پیروان مانی وظیفه داشتند که خواندن را بیاموزند تا بتوانند نوشته‌های او (یعنی کلام خدا) را تلاوت کنند. مردم اروپای زمان مانی و مردم شمال آفریقا - به‌خلاف ایران و میان‌رودان و مصر - عموماً و بیش از ۹۹ درصدشان مطلقاً بی‌سواد بودند. ولی به‌برکت گسترش دین مانی سواد خواندن و نوشتن نیز در جاهای بسیاری از اروپا و شمال آفریقا گسترش یافت.

علاوه بر مدرسه، یک خوان‌گاه نیز در کنار هر صومعه‌ئی ساخته می‌شد. خوان‌گاه که سفره‌خانهٔ همگانی بود هزینه‌اش از راه زکات‌ها و صدقاتی تأمین می‌شد که مؤمنین معمولی (نیوشگان) می‌پرداختند. زکات دادن برای پیروان مانی اجباری بود، و مانی مقرر کرده بود که همهٔ مؤمنین باید ده درصد از درآمدشان را به‌عنوان زکات بپردازند. مهیستگان و اسیسگان و فریشتگان این زکات‌ها را از مؤمنین تحویل می‌گرفتند؛ و خودشان حق داشتند که بخش ناچیزی از این درآمدها را برای تهیهٔ غذا و لباس بسیار فقیرانه بردارند. مانی در کِفَلایَه به‌این برجستگان تعلیم می‌دهد که شما باید گرسنگی بکشید و بسیار اندک بخورید، و باید رخت بسیار درویشانه بپوشید؛ و چونکه خودتان حق کارکردن ندارید مجازید که برای چنین خورد و پوشی از مال زکات و صدقات با احتیاط بسیار و قناعت بسیار استفاده کنید.

معجزه و کشف و کرامات نیز از وسایلی بود که شاگردان مانی برای جذب عوام مورد استفاده قرار می‌دادند. بخشی از تألیفات مانی در زمینهٔ اخترشناسی و طب بود. بیماران نیز برای مداوای بیماری‌هایشان به این صومعه‌ها مراجعه می‌کردند و توسط پیروان مانی که چیزی از داروسازی و پزشکی آموخته بودند مداوا می‌شدند.

در نتیجه، صومعهٔ مانوی هم عبادتگاه بود، هم مدرسه بود، هم بیمارستان بود، و هم خوان‌گاه و سفره‌خانهٔ همگانی برای نیازمندان و عبادتکارانی که به‌خاطر ریاضت‌کشی دست

از کار و فعالیت کشیده بودند. طبیعی بود که این نقشِ آخریِ صومعهٔ مانوی کارکرد بیشتری داشته باشد و گدایان بسیاری را به سوی آنها جذب کند، همچنان که خانقاههای صوفیان دوران سلجوقیان و مغولان گدایان را جذب می‌کردند تا تبدیل به مریدان شیخ خانقاه شوند. بسیاری از صومعه‌های مانوی معمولاً بر سر جاده‌های کاروان‌رو دایر شده بود، و تبلیغ‌گرانی که در این صومعه‌ها مستقر بودند صفت «راهبان» (نگهبان طریقت) داشتند - نامی که در سریانی و عربی به شکل رهبان و راهب درآمد و بعدها در مسیحیتی که برآمده از مانویت بود در دیرهایی که از آن رهبانان مسیحی شده بود استمرار یافت.

## فرجام مانی

چنانچه تعالیم مانی در میان ایرانیان گسترش می‌یافت کاری‌ترین ضربه را به تمدن ایرانی و به دولت ایران و جامعهٔ ایرانی می‌زد، و روحیهٔ سازندگی که لازمهٔ حفظ شوکت و قدرت ایران بود را از ایرانیان می‌گرفت و دولت نوپای ساسانی را تا لبهٔ فروپاشی نهایی به پیش می‌برد. هم شاپور اول و هم جانشینان او و هم سیاست‌سازان ایران متوجه این خطر در تعالیم مانی بودند. گرچه در زمان شاپور اول، به علت پیروی دربار از سیاست آزادی دینی در کشور، مانی همچنان آزادانه در شرق کشور به فعالیت‌های تبلیغی ادامه داد؛ ولی پس از شاپور مبارزهٔ همه‌جانبه‌ئی برضد مانی و تعالیمش در ایران به راه افتاد.

هرمز پسر شاپور پس از درگذشت شاپور به سلطنت رسید. مانی با شنیدن این خبر به ایران برگشت (سال ۲۷۳ م). هرمز در زمان پدرش شهریار ناحیهٔ قندهار و کویته بود و کوشان‌شاه لقب داشت. او همچون پدرش آزاداندیش و مردم‌دوست بود و سیاست آزادی دینی را دنبال کرد. بعلاوه منطقهٔ فعالیت تبلیغی مانی در سالهای اخیر به منطقهٔ حاکمیت هرمز نزدیک بود و بی‌شک هرمز هم به دور از تأثیر عقائد مانی نبوده است. چون هرمز به سلطنت رسید مانی به ایران برگشت و کوشید که خود را به دربار نزدیک کرده بر شاه اثر بگذارد. ولی از آنجا که عقائد و افکار مانی با مخالفت شدید مغان مواجه بود حمایت هرمز از مانی سبب تضعیف پایه‌های سلطنتش شد و او پس از روی کار آمدنش با رقابت برادرش بهرام مواجه شد که به یاری بخشی از سپهداران کشور و با برخورداری از حمایت مغان خواستار سلطنت برای خودش بود. رقابت دو برادر سرانجام به از میان رفتن هرمز انجامید و بهرام به سلطنت نشست. در زمان بهرام اول یک مؤبد بسیار متعصب و خشن آذربایجانی به نام کرتیر به منصب مشاور دینی دربار رسید و کمر همت به نابودی مانی و دینش بربست و نظر شاهنشاه را برای

نابودگری مانی جلب کرد. مؤبدان بلندپایه از مانی دعوت کردند که در یک جلسهٔ مناظره در دربار شرکت کرده از آئین خویش دفاع کند. معلوم نیست که این جلسه چندروز ادامه داشته است. یعقوبی نوشته که مؤبدان مؤبد به مانی گفت: «اگر فکر می‌کنی که دینی که آورده‌ای حق است، هم اکنون من و تو سرب مذاب بر سینه‌مان می‌ریزیم؛ هر کداممان که زنده در رفت مردم خواهند دانست که دینش حق است». و مانی به او پاسخ داد که «این عملی شیطانی است».<sup>۴۰</sup> مؤبدان در این جلسه‌های مناظره - که نوعی دادگاه عالی روحانیت بود - ضمن دست نهادن بر روی تعالیم ضدتمدنی مانی که کار نکردن و کشاورزی نکردن و ازدواج نکردن و خودآزاری و درد کشیدن را تبلیغ می‌کرد، با دلائل قطعی کفر مانی را به اثبات رساندند و فتوای بازداشت او را صادر کردند. مانی پس از صدور این فتوا به فرمان شاه بازداشت شده در خوزستان زندانی شد (سال ۲۷۶ م).

در متون مانوی گفته شده که مانی ۲۶ روز در زندان بود و آنگاه به آسمان رفته به عالم نور پیوست. یعقوبی فرمود که شاه فرمود تا مانی را از زندان بیرون آورده اعدام کنند؛ ولی او در زندان درگذشته بود. سرش را بریدند و پوست از تنش برکنده با گاه انباشتند؛<sup>۴۱</sup> و گویا بر سر دروازهٔ شهر گوندشاپور آویختند. ابن ندیم نوشته که جسد مانی را به‌دونیم کردند، و هر نیمه‌اش را بر سر یکی از دروازه‌های گوندشاپور آویختند. او روایات دیگری را نیز با تذکر عبارت «گویند» آورده است، و افزوده که در اینکه او را به‌دار آویختند تردیدی نیست. پیروان مانی پس از او گفتند که او به آسمان و بهشت صعود کرده است.<sup>۴۲</sup>

گرچه نویسندگان غربی می‌نویسند که پس از بازداشت مانی پی‌گرد و دستگیری پیروانش به‌راه افتاد، ولی این ادعا به‌هیچ‌سندی تکیه ندارد بلکه خلاف آن در نوشته‌های سنتی دیده می‌شود که بیان‌گر آزادی مانویان در ایران (میان‌رودان و خوزستان و سغد) در پیروی از دین او است. پس از مانی خلیفهٔ او در بابل مستقر بود. مانویان پس از پیامبرشان حق داشتند که دین خودشان را نگاه دارند ولی دیگر حق نداشتند که برای جذب مردم فعالیت کنند. خلیفهٔ مانی نزد پیروان مانی همان مرتبهٔ رهبری را داشت که مانی داشت ولی پیامبر نبود و وحی دریافت نمی‌کرد. او امام مانویان بود. تشکیلات دوازدهمی و هفتادوویمی و سیصدوشصتی مانی برجای خویش بود. مانوی‌ها سالی یک‌بار به‌مناسبت بازداشت او ۲۶ روز دست از هر کاری می‌کشیدند رخت ژنده بر تن می‌کردند و روزه می‌گرفتند، روزها برای شادی روح مانی نماز می‌خواندند و شبها سوگواری می‌کردند و دعا می‌خواندند. سپس چهار روز (که ظاهراً روزهای بردار بودن جسد مانی بوده) همراه با روزه‌داری زاری می‌کردند. در

پایان، مراسم به تخت نشینی مانی برپا می‌کردند که عیدِ سوگِ بزرگ مانویان بود. در آن روز که عزای بزرگ می‌گرفتند تخت مجللی می‌آوردند که پیکرهٔ مانی بر روی آن نشسته بود و تاجی بر سر داشت. جمع مؤمنین در پیرامون این تخت گرد می‌آمدند و به سینه می‌زدند و نوحه می‌کردند. این مراسم یک‌روز و یک‌شب ادامه داشت.

## تأثیر دین مانی

وقتی جریان پدید آمدن بودا و بودایی‌گری را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که بودا یک شاهزاده بود که بر ضد طبقهٔ رفاه‌زدهٔ فسادآلودهٔ خویش عصیان کرد. و می‌بینیم که پیروانش ابتدا از سرکوفت‌خوردگان جامعهٔ هند بودند، ولی در آینده از طبقات مرفه نیز به‌آئین او پیوستند تا آئینش در مناطق بسیار وسیعی از شرق آسیا گسترش یافت و نیمی از جهان‌روزگار را دربر گرفت. مانی گرچه شاهزاده نبود ولی از خاندان برجسته و مرفهی بود که با دربار ایران ارتباط داشتند. پیروان مانی در خوزستان و میان‌رودان و سرزمینهای سلطهٔ امپراتوری روم از ستم‌کشیدگان و محرومان بودند، ولی در توران‌زمین و ترکستان ابتدا از خاندانهای سلاطین و حکومتگران بودایی به‌دین او پیوستند.

تعالیم مانی می‌توانست -همچون تعالیم بودا- بر روی دو لایه از مردم جامعه تأثیر بگذارد؛ یکی عناصر عصیان‌زدهٔ طبقات مرفه که از فساد حاکم بر طبقهٔ خویش بیزار و از آن طبقه روگردان شده بودند و در جستجوی وسیله‌ئی برای ابراز انزجارشان نسبت به طبقات مرفه و فاسد برآمده بودند، و درعین حال در جستجوی راهی برای رسیدن به یک معنویت رستگاری‌بخش بودند که آنها را از قیدوبندهای آزمندانانهٔ طبقهٔ مرفه برهاند. دیگر عناصر محروم و سرکوب‌خورده و ستم‌کشیدهٔ جامعه که از دستیابی به هرگونه سعادت این‌جهانی مأیوس شده بودند و کین شدیدی از اربابان خویش در دل داشتند. اینها از سوئی می‌توانستند که با روی آوردن به زهد خشک مانی رفاه و آسایش مرفه‌ان را به‌استهزاء بگیرند و به‌این وسیله کینه‌های خفته در درون خود را به‌نحوی کاهش دهند؛ و از سوی دیگر با تحمل زهد خشک امیدوار باشند که چون عمر عاریتی انسان زودگذر است سعادت و شقاوت نیز عاریتی و گذرا است، و انسان می‌تواند در این سرای سپنجی هر دردی را به‌نحوی تحمل کند و امیدوار باشد که با مرگش درد و رنجش پایان خواهد گرفت و در پی آن یک زندگی پرسعادت جاودانی را آغاز خواهد کرد که از این عالم مادی جدا است.

این دو لایه را می‌توان در پی‌گیری خط سیر گسترش عقائد مانوی در جوامع خاورمیانه



جذابی بوده که خود مانی کشیده بوده و فرجام مؤمنین و غیر مؤمنین را نشان می‌داده و بهشت و دوزخ را به تصویر درآورده بوده است. «آرژنگ» که شکل درستش «آرژآهنگ» است تلفظ دیگر «آرته آهنگ» بوده و معنایش «نوی عدالت» و «سرود عدالت» است. اگر «آرژ» همان «آرشه» ی پارسی باستان باشد که سریانیها «عرش» گفتند، آنرا «نواهای عرشی» نیز می‌توان ترجمه کرد که معنای دیگرش «وحی آسمانی» است.

دین مانی گرچه نتوانست در میان ایرانیان - به جز در جاهائی از سغد که بودائیان به دین مانی درآمدند - جا باز کند، در سدهٔ چهارم مسیحی در خارج از مرزهای ایران ساسانی دین جهانی و سرسخت‌ترین رقیب مسیحیت و بودایی به شمار می‌رفت. در خاورمیانه و اروپا و شمال آفریقا مسیحیت تا نیمه‌های سدهٔ چهارم در برابر مانویت مجال فعالیت نداشت. در مصر هنوز آثار چندین صومعهٔ مانوی برجا است که نشان می‌دهد دین مانی در سدهٔ چهارم در مصر همه‌گیر بوده است.

اما از اواخر سدهٔ چهارم مسیحی به بعد، مانویت در شام و مصر و شمال آفریقا و سراسر اروپا زیر فشار گروههای جهادگر مورد حمایت دستگاههای نظامی دولت روم قرار گرفت. در سال ۳۸۲ م پیروی از آئین مانی در سراسر قلمرو امپراتوری روم ممنوع گردید و مجازات اعدام فوری برای پیروان مانی در نظر گرفته شده اعمال گردید. از این زمان به بعد کشتارهای بسیاری گسترده‌ئی از مانویان توسط جهادگران مسیحی مورد حمایت دولت روم به راه افتاد. داستان کشتار بسیار خشونت‌آمیز مانویان در اروپا توسط جهادگران مسیحی به رهبری کشیشان برخوردار از حمایت همه‌جانبهٔ دستگاههای امپراتوری روم یک داستان پردردی است. با خشونتهای بیش از حد تصویری که کشیشان نسبت به پیروان مانی به کار بستند دین مانی تا سدهٔ پنجم در قلمرو امپراتوری روم از صحنهٔ اجتماعی کنار زده شد تا مسیحیت جایش را بگیرد و همان سخنان مانی را تکرار کند. اینکه دین مانی با وجود همهٔ گستردگی‌ئی که در شام و مصر و شمال آفریقا و اروپای غربی و میانی و شرقی به دست آورد از سدهٔ پنجم مسیحی جایش را به مسیحیت داد ناشی از همین سرکوب‌خشن همه‌جانبه و سیستماتیک و دولتی از مانویان در این سرزمینها بود.

مانویانی که به اجبار به دین مسیح درآورده می‌شدند عقائد و دانسته‌هایشان را حفظ کرده وارد دین مسیح کردند، و این امر در نقش دادن مسیحیت به صورتی که امروز هست نقش بسیار چشمگیری ایفا کرد. صومعه‌های مانویان در همه‌جای اروپا و شام و مصر توسط جهادگران مسیحی مصادره شده تبدیل به دیرهای مسیحیان شدند ولی همان حال و هوای سابق

را حفظ کردند. دانش‌آموختگانی که از مانویت به مسیحیت رسیده بودند و سپس به مقام کشیشی رسیدند شکل دیگری از فریشتگان و مهیستگان مانوی بودند. مثلاً سنت اوگوستین که یکی از حکمای برجسته الهی در تاریخ مسیحیت است پیش از آنکه مسیحی شود از پیروان پرکار آئین مانی بود. او بعدها که دین مسیحی را پذیرفت با دستی پر از آموزه‌های اشراقی مانی به خدمت دین کلیسایی مسیحیت درآمد. بسیاری از آموزه‌های مانی را می‌توان در الهیات سنت اوگوستین دید.

مسیحیتی که از نیمه‌های سده پنجم در جهان پدیدار شد ترکیبی بود از میتریسنه و مانویت. میتریسنه در کلیسای کشیشان، و مانویت در دیرهای رهبانان نمود یافت. در گفتار هفتم این بخش به نقش تعالیم مانی و سنتهای آئین میتریسنه در شکل‌گیری مسیحیت نوین اشاره خواهیم داشت.

مانویان در دوران اموی و عباسی در عراق و خوزستان و شمال آفریقا و سغد و ترکستان فعال بودند. مرکز رهبری دینی مانویان معمولاً در بابل عراق بود. ابن ندیم نوشته که «جایز نبود که مقرر امامت در جائی به جز بابل بوده باشد». و از نوشته مانویان چنین آورده است: «مانی پیش از انتقال به عالم اعلیٰ سپس را به‌عنوان امام پس از خودش منصوب کرد. سپس تا زنده بود دین پاک خدا را برپا داشت. پس از او امامها یکی پس از دیگری امور دین را تحویل می‌گرفتند». در دوران فرمانداری حجاج ثقفی که دوران رواداری دینی بود مانویان تا درون دربار حجاج نفوذ داشتند. حتی یکی از دبیران حجاج یک صومعه بزرگ برای یکی از رهبران بزرگ مانویان عراقی به نام زاده‌رمز که از دوستانش بود ساخت. پس از او نیز شماری از رهبران مانوی را می‌شناسیم که تا درون دربارهای اموی دارای نفوذ بودند.<sup>۴۳</sup>

امام مانویان از میان یکی از ۱۲ معصوم (فریشتگان) انتخاب می‌شد. برجسته‌ترین عالم از میان ۷۲ تن اولوالعالم (اپسیسگان) نیز ارتقای مقام می‌یافت و به‌مقام معصومین (فریشتگان) می‌رسید. این ۱۲ معصوم نیز امامان بالقوه بودند که وقتی امامی از جهان می‌رفت یکی از آنها به‌جایش می‌نشست. ابن ندیم نامهای ۷۶ رساله از تألیفات امامان جانشین مانی را آورده است، که نشان می‌دهد مانویان در زمان ساسانی و سده‌های نخستین اسلامی در عراق و خوزستان دارای آزادی عمل بوده و فعالیت‌های گسترده داشته‌اند.<sup>۴۴</sup>

گرچه مانویت در اروپا و شام و مصر تا نیمه‌های سده پنجم به‌دنبال جهادهای بسیار خشن کشیشان برخوردار از حمایت دستگاههای سرکوب دولتی رومیان جایش را به مسیحیت داد، ولی این آئین در ترکستان و سغد و کابلستان و توران که از نظر سنتی مرکز بودائیان بود

چند سده ماندگار شد. سپس با ظهور مزدک و گسترش تعالیم او، این آئین در سغد و باختریه تأثیرات بسیاری از تعالیم مزدک گرفته تحولات نوینی پذیرفته به عرفان زرتشت و مردمگرایی مزدکی نزدیک گشت و در باختریه و سغد و تخارستان پراکنده شد و در جوامع شرق فلات ایران به زندگی ادامه داد. در سدهٔ دوم هجری با ورود اسلام به عنوان آئین نوین به این منطقه، مانویت نوین که در مجموع خویش آمیزه‌ئی بود از آئینهای مزدکی و مانوی با همهٔ ارزشها و سنتهایش وارد اسلام شد، و مانویانی که مسلمان شده بودند مکتب نوینی را در خراسان و عراق پدید آوردند که چیزی جز مانویت نوین در لباس اسلام نبود. این مکتب در تاریخ اسلام به دو صورت «عرفان» و «زندقه» ظهور کرد. این مانویت نوین از آن پس در شکل دادن فرهنگ و تمدن موسوم به اسلامی سهم مهمی ایفا کرد. از درون مانویت خالص که در عراق و خوزستان برجا بود نیز پس از آمدن اسلام به این سرزمینها مکتب نوینی که به نام «زهد و تصوف رنج‌گشانه» می‌شناسیم بیرون آمد. مراکز اصلی مانویت در جنوب عراق و غرب خوزستان اساسی‌ترین نقش را در شکل دادن این مکتب ایفا کرد. مکتب زهد اسلامی برای نخستین بار در تاریخ اسلام در بصره شکل گرفت که نزدیک‌ترین نقطه به مرکز پیدایش مانویت بود. سپس از بصره به خوزستان و جنوب عراق و دیگر نقاط عراق سرایت کرد. همان‌گونه که مانویت در عراق پدید آمده بود زهد و تصوف نیز در عراق پدید آمد. در توران و کابلستان و سغد نیز که از بودائیسیم به مانویت و از مانویت به اسلام رسیده بودند مکتب زهد و تصوف شبیه مکتب بصره شکل گرفت. زهد و تصوف در سده‌های نخستین اسلامی تا اواخر سدهٔ پنجم هجری چیزی جز مانویت در لباس اسلام نبود. همین مکتب برخاسته از آئین مانوی بود که با جذب تدریجی مانویها به درون خویش زمینهٔ فراموش شدن تدریجی نام دین مانی را فراهم آورد. اما دین مانی با جایگزین شدنش با این مکتب منتسب به اسلام نمرد بلکه در مکتب زهد و تصوف زندگی دوباره یافت، همان‌گونه که پیش از آن نیز در جهان مسیحی شده زندگی دوباره در مسیحیت نوین یافته بود. تنها چیزی که در این میان به فراموشی سپرده شده بود نام دین مانی بود نه تعالیم دین او.